



نظام امامت و رهبری

امامت حضرت بقیة الله (عج)
و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت

حضرت آیت الله العظمی

حاج آقا لطف الله صافی گلپایگانی

سلسله مباحث مهدویت (۳)

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۶): نظام امامت و رهبری

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۶): نظام امامت و رهبری

مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی گلپایگانی، علی، ۱۲۸۹ - ۱۳۸۸.

عنوان و نام پدیدآور : نظام امامت و رهبری: امامت حضرت بقیه الله و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت علیه السلام/لطف الله صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۱۲ص.

فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۶

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۵۰-۵

موضوع : امامت -- پرسشها و پاسخها

موضوع : رهبری (اسلام) -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع : مهدویت-- پرسش ها و پاسخ ها

شناسه افزوده : بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج). مرکز تخصصی امامت و مهدویت

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/ص۲ن۶ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۰۹۳۷۵

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۶)

نظام امامت و رهبری

امامت حضرت بقیه اللّه

و

نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت علیه السلام

حضرت آیت اللّه العظمی

آقای حاج شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت و مهدویت

نام کتاب: نظام امامت و رهبری

مؤلف: آیت اللّه العظمی لطف اللّه صافی گلپایگانی

صفحه آرا: امیرسعید سعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

چاپخانه و شمارگان: وفا / ۲۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اوّل / بهار ۱۳۹۰

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

شابک: ۵ ۳۰۰ ۹۷۳ ۹۶۴ ۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ ۰۲۵۱

قم صندوق پستی: ۶۱۷

فهرست مطالب

بسم اللّه الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ للّه ِ الَّذِی یُؤْمِنُ الْخآئِفِینَ وَیُنَجِّی الصّالِحِینَ وَیَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَیَضَعُ الْمُسْتَکْبِرِینَ. وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلی سَیِّدِ خَلْقِهِ وَأَشْرَفِ رُسُلِهِ؛ أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ؛ لا سِیَّما بَقِیَّهِ اللّه ِ وَحُجَّتِهِ عَلَی النّاسِ أَجْمَعِینَ.

قال اللّه تعالی:

«وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ * وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ».(سوره قصص، آیات ۵ و ۶)

پیشگفتار

شناختن و دانستن مفهوم و معنای صحیح دعوت و اصطلاحات هر مکتبی، در قبول یا رد آن دخالت تمام دارد، و بسا که همان تعریف صحیح و شناساندن درست در توجیه و واداشتن به باور و ایمان به آن کفایت کند، و آنان را که ذهنی صاف و روشن و پاک از تعصب و لجاجت داشته باشند، از خواستن دلیل دیگر بی نیاز نماید.

مفاهیم و اصطلاحات و تعریفات دعوت اسلام، که در قرآن مجید و احادیث شریفه وارد شده است، این ویژگی را دارند. اسلام، توحید، نبوّت، عدل، امامت، معاد و سایر الفاظ و اصطلاحات اسلامی در قرآن مجید و حدیث، چنان تعریف و تفسیر می شوند که خود به خود باور آفرین است؛ لذا بسیاری در آغاز طلوع خورشید درخشان اسلام تا حال، به مجرد شنیدن دعوت اسلام آن را پذیرفتند. به عکس تفسیرهای مغرضانه یا نادرست و ناآگاهانه موجب تحریف و قلب حقایق و ایجاد شبهه و ناباوری می شود و برای اینکه اصطلاحات و دعوت اسلامی از توجیهات ناروا و تفسیرهای غلط مصون بماند و کسی در مقام شناخت دعوت اسلام و اصول و فروع آن، به گمراهی و ضلالت نیفتد، برحسب

احادیث مأثور ثقلین و احادیث معتبر دیگر، قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام حجت و راهنمای امّت می باشند، در تعریف اسلام و ارکان دعوت آن، باید به قرآن مجید و سنّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام رجوع شود تا از انحراف و گمراهی مصون بمانیم.

تعریفات و ارشادات و شرح و بیان هایی که از این منبع باشد، صحیح و صد در صد اسلامی و اصیل است.

یکی از این اصطلاحات و الفاظ اسلامی، "امام" و "امامت" است که در قرآن مجید و احادیث و کتاب هایی که در علوم مختلف اسلامی نوشته شده، بسیار دیده می شود.(۱) فرقه ناجیه(۲) و محقّه شیعه اثنی عشریه را "امامیه" می گویند؛ برای اینکه معتقد به وجود امام در هر عصر و زمان می باشند.

البته کم و بیش همه این عقیده را درک می کنند؛ امّا از آنجایی که آشنایی بیشتر با این عقیده سازنده و مفهوم امام و امامت و دانستن رابطه این عقیده با عمل و با نظام سیاسی و تابعیت از آن، کمال لزوم را دارد، و نظر به اینکه برخلاف گمان برخی ناآگاهان، این مسأله و اصل اسلامی تنها یک مسأله عقیدتی نیست و به عمل و نظامی که مسلمان باید تابعیت آن را داشته باشد، ارتباط دارد. و بالاخره علاوه بر اعتقاد به

۱- در قرآن مجید کلمه «امامت» نیست، امّا «امام» به صورت مفرد و جمع آن «ائمه» در دوازده مورد آمده است.
۲- در مورد فرقه ناجیه که در حدیث مشهور آمده است شیعه اثنی عشری می باشند، به رساله «حول حدیث الافتراق» تألیف نگارنده و کتاب های دیگر رجوع شود.

امامت اشـخاص و افراد معین، عقیـده به نظام مسـتمرّ الهی است که بهترین و برترین نظام است. در این مقاله در رابطه با امامت حضـرت بقیه اللّه، مهـدی موعود، حجه بن الحسن العسـکری ارواحنا فداه و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضـرت، به طور فشـرده توضـیحات و مطالبی به صورت چنـد پرسـش و پاسـخ در اختیار علاقه مندان گذاشـته خواهد شد، و اضافه می شود که رسـمیت یافتن حکومت شـرعی و نظام اسـلامی به اجرای احکام سیاسـی و عدالت اسـلام به تعهد و قبول پذیرش مردم از نظام امـامت ارتبـاط دارد؛ لـذا نشـناختن امامت و امام زمان و نبودن در این نظام الهی مساوی است با بودن در نظام جاهلیت و رژیم های غیر اسلامی، چنان که در حدیث شریف نبوی معروف است:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَهً جاهِلِیَّهً»؛

«هرکس بمیرد در حالی که امام زمان خویش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه

اشاره

پرسش۱

پرسش ۱: چرا کاوش برای شناختن امام واجب است؟

پاسخ: کاوش برای شناختن امام به این جهت واجب است که حداقل این احتمال را دارد که وی شخصیتی باشد که اطاعت او به حکم خدا بر ما واجب و بر امور ولایت داشته باشد، و مفسر قرآن و مبین احکام و رهبر دین و دنیای مردم باشد.

با این احتمال، عقل ما را موظف می نماید که پیرامون آن به کاوش بپردازیم و او را شناسایی نماییم. و اگر در این وظیفه مسامحه کنیم و چنین شخصیتی وجود داشته باشد و او را نشناخته باشیم، معذور نخواهیم بود و الزام عقلی و وجدانی داریم که دنبال این احتمال را بگیریم تا به نفی یا اثبات آن برسیم.

و این بیان در لزوم شناختن پیغمبر و بلکه لزوم کاوش از وجود خدا نیز جاری است. هیچ کس معذور نیست که در برابر این گونه مسایل بی تفاوت باشد و باید برای هریک از این پرسش ها پاسخ داشته باشد. صاحب و آفریننده این جهان کیست؟ آیا زندگی و حیات و به طور کلی عالم هستی، پوچ و پوک و لغو و باطل و ناامید کننده است، یا بامحتوا

و برحقّ و امیدبخش و در مسیر بقا و کمال است؟ خدای تعالی بندگان را با نیازی که به هدایت دارند، چگونه هدایت کرده است؟ آیا به همان هدایت های عقلی و فطری اکتفا کرده، یا علاوه بر آن، به واسطه افرادی به نام انبیا و پیامبران، آنها را به برنامه های اعتقادی و اخلاقی و عملی هدایت فرموده و حجت را بر مردم تمام کرده و لطفش را کامل نموده است؟ آیا برای رهبری بعد از پیغمبر، کسی را معین کرده است؟ و اگر معین کرده است، شخص تعیین شده کیست؟ اگر هم کسی بشر را متوجّه به این گونه پرسش ها ننماید، خود به خود این سؤالات برایش پیش می آید.

علاوه بر این، در مورد شناخت امام، قرآن و احادیث نیز دلالت و صراحت دارند، مثل آیه:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللّه-وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْاَمْرِ مِنکُمْ»؛(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدای را اطاعت کنید و رسول و صاحبان امر از خویش را فرمان برید».

روشن است طبق این آیه، اطاعت ولی امر واجب است و آن، بدون شناخت او امکان پذیر نیست؛ از این جهت شناختن امام واجب است. بنابراین هیچ کس در ترک معرفت امام و تحقیق و کاوش از این موضوع معذور نمی باشد.

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

پرسش۲

اشاره

پرسش۲: امامت چه مفهومی دارد و چگونه شرح و تفسیر می شود؟

پاسخ: امام و امامت، برحسب لغت مشتق از "اُم"؛ به معنای هر چیز است که چیزهای دیگر به آن ضمیمه و نسبت داده می شوند، و یا از او پیدا می شوند، یا الهام می گیرند، و اطلاق امّت هم بر گروه و جماعتی که در یک امر اشتراک فکری و اعتقادی یا سیاسی یا مکانی یا زمانی یا زبانی دارند و به هم ضمیمه شده اند، ظاهرا از همین جهت است، و ترجمه و تفسیر امام به پیشوا و قائد و رهبر، همه به این ملاحظه است.

پس امام و امت و امامت، در معنی به هم نزدیک و وابسته اند. هرکجا که امّت هست، امام و امامت نیز هست، و امت بی امام معنا ندارد، چنان که مردمی که در یک شهر و یک مکان مسکن دارند، یا اهل یک زمان و یک زبان باشند، در صورتی که از جهت سیاست و اجتماع و دین یکسان نباشند، ظاهرا اطلاق امّت بر آن مجاز است؛ چون اطلاق "امام" بر زمان و مکان قابل توجیه نیست. و بالاخره اطلاق امّت بر مردمی که پیشوا و امام و رهبر واحد داشته باشند، با معنای اصل موافق تر است

و حقیقت است. لذا اطلاق امام بر پیغمبر و امام و اطلاق امّت بر پیروان پیغمبر و امام حقیقت است.(۱)

امّا اطلاق امّت بر مردم فارس و روم و هند یا اصناف پرندگان و جانداران دیگر، یا پیروان تورات و انجیل، اگر مجاز نباشد، مثل اطلاق امّت بر پیروان پیغمبر و امام، ظاهر در معنای حقیقی نیست.

بنابراین، امّت بر گروهی گفته می شود که به واسطه پیروی از امام واحد، همه هم قطار و به امام خود انتساب داشته و مقتدی باشند. و امام کسی است که این گروه به او منضم و منتسب و رهبر و پیشوا و مقتدای آنها باشد.

این هم ناگفته نماند، چنان که اشاره شد، برحسب لغت؛ "امام" بر هرکس که جماعتی به او انضمام و انتساب دارند خواه امام حقّ و عدل باشد یا امام باطل و جور اطلاق می شود؛ امّا وقتی به طور مطلق گفته شود، ظاهر در امام حقّ است؛ یعنی آن امام حقّ مقصود است.

این توضیحات بر حسب لغت و مفهوم و معنای لغوی امام و امامت و امت است که با این حال باید گفت: به تحقیق و بررسی و مراجعه به کتاب های لغت و خصوصا تأمّل بیشتر در آیات قرآن مجید و نهج البلاغه و دیگر احادیث نیاز دارد.

۱- رجوع شود به تعلیقه ۱ در پایان کتاب.

امامت بر حسب اصطلاح

وقتی امامت به طور اطلاق و بی قید گفته می شود، پیشوایی و سرپرستی و وجود الگویی و نمونه برتر و عالی تر و نمایش یک مکتب است. به عبارت دیگر: مقصود از امامت در اصطلاح و هنگامی که بدون قرینه ای ذکر شود، در لسان قرآن و نهج البلاغه و سایر احادیث و روایات؛ منصب و مقامی است که خدای تعالی به افرادی از خواص بندگان شایسته خود، که انسان مافوقند، عطا می کند و دارندگان آن منصب، کارگزاران خدا و نگهبان امر و شرع خدا، و گواهان بر خلق خدا و دست پروردگان خدا، و در قیامت، مدافع پیروان خود و شفعای آنها می باشند. وارد بهشت نشود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند، و وارد آتش نشود مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار نمایند.

کتاب خدا و سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله فقط توسط آنان شرح و تفسیر می شود. هرکس تند رفته باشد، باید به سوی آنها باز گردد و آنان که کند می روند، باید خود را به امام برسانند.

امامان مانند نجوم آسمانند؛ هر زمان یکی از آنان از دنیا برود، دیگری قائم مقام او می شود. اگر سخن بگویند، حقّ و راست می گویند. و اگر سکوت کنند، کسی بر آنان پیشی نمی گیرد. درهای حکم و حکمت های خدا در اختیار امام است.

امام حیات علم و مرگ جهل است، بردباری اش از دانایی اش آگاهی

می دهد و ظاهرش از باطنش. امام از حقّ و قرآن جدا نمی شود و قرآن و حق نیز از امام جدا نمی شوند.

امامان ارکان اسلام و پناهگاه مردم می باشند و حقّ به واسطه آنها به نصاب و معیار خود قرار می گیرد. آنان راسخان در علم هستند، خدا آنان را برگزیده و بلند گردانیده است. هرکس به امام تمسک جوید و در کشتی ولایت و ایمان به او بنشیند، نجات می یابد.

آیات کریمه قرآن در شأن آنها نازل شده و گنج های علم خدا به آنها عطا شده و زمین از وجود امام خالی نخواهد ماند. امام یا ظاهر و آشکار است، یا غایب و پنهان از انظار.

امام رهبر سیاسی و فکری و خلیفه خدا و حاکم و ولی امر است؛ یعنی همه این مقامات از شؤون او است. او از جانب خدا ولیّ امر و حاکم و خلیفه است، و اولویت به اموال و نفوس مردم دارد و بر اداره امور و کارها، و احقاق حقوق و دفع و رفع ظلم، و اجرای احکام و سیاسات، و برقرار کردن عدالت در بین مردم، و حفظ نظام و تأمین امنیت و آسایش خلق، و عمران زمین و فراهم ساختن وسایل ترقّی و تعالی برای همگان، ولایت دارد. امر، امر او و فرمان، فرمان او است.(۱)

علمای کلام، "امامت" را تعریف فرموده اند که: ریاست بر کلّیه امور دین و دنیای مردم است به واسطه پیغمبر. نواحی شخصیت امام متعدد

۱- آنچه در اینجا از اوصاف امام نوشته شد، اقتباس از قرآن مجید و اخبار معتبر و نهج البلاغه است.

است و به اعتبار این نواحی، امام لقب خاص دارد. مثلاً یکی از القاب امام، خلیفه اللّه است؛ وقتی از سوی خدا در نظر گرفته می شود، وقتی ولی اللّه خوانده می شود، بیشتر نظر به وسعت و گسترش اختیارات و توسعه منطقه نفوذ امر او و اولویتش بر اموال و انفس و جهات دیگر است. وقتی او را وصی می گویند، جنبه اختصاص او به پیغمبر و انتخاب او برای امور مربوط به پیغمبر و امام سابق و محرمیت او به اسرار و مأموریت های خاص، و پاسداری از امانات مهمّ الهی در نظر گرفته می شود.

پرسش۳

اشاره

پرسش۳: نظام امامت، با «توحید» خداوند متعال چه رابطه ای دارد؟

پاسخ: مسأله امامت از مسایل مهمی است که علاوه بر آنکه خود اصل است، با سایر عقاید اسلامی مرتبط است و مخصوصا از اصل توحید که مصدر اصول دیگر است، مایه و اصالت می گیرد. عقیده توحید در ابعاد و اقسام متعددی که دارد، خود به خود عقیده به نظام الهی امامت را طبق برداشتی که شیعه از آن دارد فرا می گیرد، و میزان و معیار در تشخیص هر عقیده اسلامی، این است که به منبع صاف و زلال عقیده توحید اتصال داشته باشد.

از باب مثال: عقیده "نبوّت و وحی"، بر اساس همین عقیده به توحید و علم و حکمت و قدرت خداوند متعال استوار است.

وضع و تقنین قوانین، و تشریع شرایع و احکام، و بالاخره تکلیف و الزام مردم به انجام یا ترک هر کار، فقط سزاوار خداوند متعال است که مالک همه و حاکم بر همه است، و به مصالح و مفاسد و ظاهر و باطن و تمام اسرار وجود این انسان (موجودی که بر خودش هنوز ناشناخته مانده) عالم و آگاه است. و بالاخره نبوّت از جهت اصل و مصدرش،

وحی خـدای یگانه و ارتباط با غیب جهان و صاحب و مالک حقیقی و خالق عالم است. و از جهت محتوا، تشـریعات و اوامر و نواهی و طرح هـای تربیتی الهی برای ترقّی و کمال بشـر است. و از جهت وظیفه و تکلیف، شـخص نبیّ از جانب خـدا مأمور و عهـده دار ابلاـغ آن به بنـدگان خـدا است. قوانین مختلف و نظـام های گوناگون، علاوه بر اینکه از منبع های غیر اصـیل و غیر صالـح و حاکی از اسـتعلا و طغیان است، در جهت تفرقه و جـدایی و تعـدد مناطق نفوذ و موجب اسـتبداد و استضـعاف و سایر مفاسد نظام های مشرکانه و جاهلی نیز می باشد.

امامت و رهبری

امامت و رهبری نیز در ابعاد متعددش، شـعاع و شعبه عقیده توحید است و باید چنان که عالم تکوین دارای نظام واحد و قوانین واحد است، نظام تشریع و قوانین و اداره امور مردم نیز طبق آن واحد باشد و چنان که در آنجا غیر خدای یگانه و اراده و تقدیر او مـداخله نـدارد، در محیـط اختیـار بشـر نیز غیر برنـامه هـای تشـریعی الهی، برنامه دیگری مطرح نشود و احـدی خودسـرانه و مستبدّانه حقّ مداخله در امور مردم، و امر و نهی حکومت بر آنها را نداشته باشد.

تمام حکومت ها و مـداخلات و ولایت ها و تصـرفات جزئی و کلی بشـر باید به اذن خدا باشد تا همه در مسـیر واحد، به سوی هدف واحد، به حرکت کمالی خود ادامه دهند.

غیر از نظام خدا، همه نظام ها طاغوتی و غیر از نظام امامت، همه

شرک و طاغوت پرستی و استعباد و بی احترامی به حقوق انسان و حکمرانی بشر بر بشر و استعلا و استکبار است که نمونه آن، رژیم پلید دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران و رژیم های سوسیالیستی و دموکراسی موجود شرق و غرب است که از همه اعمال و برنامه ها و برخوردها و جنگ ها و حتی صلح هایشان، شرک و استضعاف و سلطه جویی و نفی حاکمیت و ولایت خدا آشکار است، در هر یک از این نظام ها به شکلی و به اسمی ظلم و طغیان و سرکشی بشر خودنمایی می کند، و تا این نظام ها بر جهان مسلط باشند و تا در جهان نظام مستمر امامت که یگانه نظام الهی است استقرار نیابد، این رژیم ها و این نظام های مشرکانه اگرچه اسم و هدفشان را عوض کنند، تحمیل بر بشر و موجب شدت فشار و تضادّهای اقتصادی و سیاسی و بحران های مختلف و تبعیضات گوناگون خواهند شد.

هم اکنون این حکومت های غیر شرعی برای ارعاب ملل ضعیف و حفظ نفوذ ظالمانه خود در کشورهای دیگر، در هر دقیقه ای یک میلیون دلار(۱) صرف مخارج سلطه گری خود می نمایند. نمونه این رژیم ها در دنیای ما، آمریکا و روسیه می باشند که هدف های ضدّ انسانی و تجاوزشان به حقوق بشر مثل آفتاب روشن است.

این مظالم آمریکا در ایران، فلسطین و کشورهای دیگر

۱- بنا به نقل از سالنامه ۱۹۷۸ انستیتوی بین المللی «پژوهش برای صلح» در استکهلم.

مسلمان نشین و غیر مسلمان نشین است، که روی ستمگران بزرگ تاریخ را سفید کرده است. نمونه مظالم روسیه، تجاوز آشکارش به کشور ضعیفی مثل افغانستان است که شب و روز ارتش روس به مردم آنجا که گناهی غیر از مسلمانی و دفاع از آب و خاک خود ندارند یورش می برد و از زمین و هوا، مردم را قتل عام و روستاها را ویران و سکنه آنها را آواره می سازد.

واقعا دنیای شرک، دنیای مسخره و مفتضحی است. دشمنان آزادی و حقوق بشر، مثل کارتر و برژنف، همه تجاوزات و خیانت ها را به اسم حمایت از حقوق بشر انجام می دهند. انور سادات و ببرک کارمل و کاسترو، رژیم های خود را که وابسته به آمریکا و شوروی هستند غیر متعهد و غیر وابسته می خوانند.

"تیتو" بیش از ربع قرن، خود را بر یک کشوری تحمیل کرد و آنچه توانست به مسلمان های یوگسلاوی ظلم و ستم نمود و حتی آنها را از انتخاب اسم های اسلامی برای فرزندانشان ممنوع کرد، همین امروز که مشغول نوشتن این نوشتارم، رادیو خبر مرگش را داد، برژنف و کارتر هر کدام بر اساس توسعه طلبی به دروغ از مرگش اظهار تأسف می نمایند.

این نظام ها همه جاهلی است و رهبران این نظام ها به هر شکل و هر اسم باشند، مستکبر و مشرک مآب می باشند. نابسامانی های دنیای کنونی، به واسطه این رژیم های ضد خدایی و رهبران جاه طلب

و ریاست دوست، از حدّ شرح و بیان خارج است. انقلاب اسلامی تا سرنگونی تمام این نظام ها ادامه دارد. حکومت و نظام صحیح، واحد و متکی به خدا و به قانون خدا است که نشانی ها و علاماتش در قرآن مجید و احادیث معتبر مذکور است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام عملاً آن را نشان دادند.

این حکومت، سلطنت و پادشاهی و سلطه فردی بر فرد یا افراد دیگر و خودکامگی و فرمانروایی نیست این حکومت امامت و مقتدا و اسوه بودن، و خلافت از جانب خدا و کار برای خدا و برای رضای او کردن است، که برحسب آیاتی مثل:

«إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماما»؛(۱)

«من تو را برای مردم امام قرار می دهم».

و «إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۲)

«ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حقّ حکم کن».

و نیز آیه:

«وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا...»؛(۳)

«و از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند...».

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- سوره ص، آیه ۲۶.

۳- سوره سجده، آیه ۲۴.

شأن و موضع و مقامی است که از جانب خـدا به بنـدگان برگزیـده اش اعطا شده است و در تمام اعصار ادامه داشـته و خواهد داشت.(۱)

و به این ملاـحظه است که در نظام امامت، وقتی از جانب ولیّ امر، خواه شـخص امام یا کسانی که از جانب او منصوب و معین شده اند و یا هریک از فقها که در عصـر غیبت نیابت عامّه دارند، امری صادر گردد، باید اطاعت شود و مخالفت آن، در حکم ردّ حکم خدا و شرک به خدا می باشد.

لذا در بعضی تفاسیر از آیه شریفه:

«فَمَن کانَ یَرْجُوا لِقآءَ رَبّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحا وَلا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبّهِ أَحَدا»؛(۲)

«پس کسی که به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا، احدی را با او شریک نگرداند».

تفسیری شده است که از آن استفاده می شود: شرک نورزیدن به خدا این است که در کنار نظام امامت که نظامی الهی است، نظامـات دیگر و زمامـداری دیگران را نپـذیرد و برای امامـان، که رهبران این نظام بوده و از جانب خـدا ولایت بر امور دارنـد، شریک قرار ندهد.

۱- رجوع شود به تعلیقه ۲.

۲- سوره کهف، آیه ۱۱۰.

پرسش۴

پرسش۴: چه نیازی است به رهبری و نظام امامت و ولایت؟

پاسخ: امّا اصل نیاز جامعه به رهبری و مدیریت، یک امر بدیهی است، چون هیچ جامعه ای بدون رهبر، هیچ کاروانی بدون کاروان سالار و هیچ لشکری بدون فرمانده، بقا و دوام نخواهد یافت. نظام همه امور، در گرو وجود مدیریت صحیح است، لذا هر جمعیتی وقتی بخواهند تشکیل شوند، در بین خود رئیس و رهبری را انتخاب می نمایند. و این مسأله عملاً مورد اتفاق همه ملل بوده و هست، اگرچه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن، تفاوت ها و نظرات مختلف دارند.

و امّیا خصوص نظام امامت و ولایت، پس نیاز به آن برای آن است که نظامات دیگر، هیچ یک مقاصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد، برآورده نمی کنند و در هیچ یک از آنها، اصل حکومت اصلح و افضل، و اصل نفی استضعاف و عدم تجاوز به حقوق دیگران، مراعات نمی شود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند. یا فقط جنبه حیوانی بشر را ملاحظه می نمایند و حکومت و سازمان های

آن؛ مانند یک مؤسسه دامداری مدرن، برآورنده نیازهای حیوانی بشر می باشند که اگر راست بگویند و به این مقدار تعهد خود عمل کنند (با اینکه عمل نمی کنند) در برابر کار و زحمت و فرمان بری انسان ها در کارخانه و سازمان های کشاورزی، خوراک و پوشاک و قرارگاهی به آنها می دهند، یا چنان او را آزاد می سازند که به اسم آزادی، هر عمل ضد شرف و انسانیت را مرتکب شود. و برای ثروت اندوزی از هر جنایت و خیانت روی نگرداند. این حکومت ها دنیا را سرگردان و بشر را از زندگی ناامید و در امواج نگرانی ها و خطرات و ناآرامی غرق ساخته است که محصول آن تمدن منهای انسانیت کنونی است.

امروزه با این تحولات بزرگی که پس از گذشت چهارده قرن از ظهور اسلام در دنیا واقع شده و مکتب های سیاسی و اجتماعی گوناگون که عرضه شده، نواقص و معایب این نظام ها بیشتر ظاهر شده و معلوم گردیده است که اینها دردهای واقعی بشر را درمان نخواهند کرد و یگانه وسیله رفع این ناآرامی ها و دلهره ها و تبعیضات، رفتن به پناه نظام الهی است. بنابراین حاجت به این نظام هر روز محسوس تر می شود و ناکامی ها و بی عدالتی ها با این نظام در حدی که ممکن است پایان می پذیرد.

یقینا بشر پس از اینکه از این نظامات مأیوس شده و همه را آزمایش کرد، به سوی نظام امامت روی خواهد آورد، نظامی که نمونه آن، حکومت متواضع علی و روش علی، و زندگی حقّ پرستانه علی

و عدالت و تقوای علی، سربازی علی، صراحت لهجه و شجاعت علی، کار و کوشش علی، پایداری و فداکاری علی علیه السلام است.

نظامی که شرط رهبری آن، عصمت و صلاحیتی است که هرکس از جانب خدا و پیغمبر، به رهبری آن منصوب شد، واجد این صلاحیت است و بدون معرفی خدا و پیغمبر، کشف و تشخیص آن با وسایل دیگر قابل اعتماد نبوده؛ بلکه اکثرا خلاف واقع می شود.

پرسش۵

اشاره

پرسش۵: نظام امامت چگونه نظامی است؟ نظام سلطنتی موروثی است یا نظام اریستوکراسی، یا نظام مونارسی یا اُلیگارشی یا انقلابی آفریقایی و رژیم سفارش شده در کنفرانس باندونگ و بالاخره انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ: این نظام، چنان که از پاسخ به پرسش های قبل معلوم شد، هیچ یک از این نظام ها نیست و ویژگی هایی که دارد، در هیچ یک از این نظام ها دیده نمی شود. اساس این نظام، چنان که تذکّر دادیم، این واقعیت و حقیقت است که مالک همه، و حاکم و سلطان بر همه، و صاحب اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خدا است، حکومت مختص او است و قانون و شریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او باید تعیین شود. هیچ کس بدون اذن او حقّ حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد.

این نظام سلطه یافتن و سلطه داشتن و زیاده جویی و توسعه طلبی و جاه طلبی و تأمین منافع یک فرد یا حزب یا یک ملّت، و تصرف

بازارهای دیگران نیست، فقط فایده و غرض و فلسفه ای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامه های اسلام و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقّی و رشد فکری و تهذیب و تربیت نفوس و تکمیل افراد در معارف و علم و عمل، و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متّحد کردن مردم است که قرآن در این زمینه می فرماید:

«اَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ»؛(۱)

«آنان که اگر در زمین تمکّنشان بخشیم، نماز بر پای دارند و زکات دهند و امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند».

برنامه این نظام شرعی و الهی و ماهیت و حقیقتش با آن حکومت ها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافت اللّه و برنامه اش احکام اللّه است.

حکومت سلطنتی

حکومت استبدادی و سلطنتی موروثی همان است که فردی با کودتا یا جنگ و خونریزی بر ملّت و منطقه ای مسلط می شود و خود را حاکم بر آن ملّت می خواند و برای خود این حقّ را قائل می شود که فرزندش را بعد از خود حکومت بدهد تا چیزی را که خودش نداشت، از او به ارث ببرد.

۱- سوره حج، آیه ۴۱.

در اینجا هیچ معیاری جز هوای نفس پادشاه در بین نیست و چیزی که در آن ملاحظه نمی شود، مصلحت عموم است. این یک انتصابی است از جانب کسی که خودش مقامی را که از آن انتصاب می کند، غصب کرده است و آنچه را خود ندارد، به دیگری می سپارد، انتصابی است که به آن، امثال هلاکو و هرمز و محمّد رضای پهلوی و پادشاهان خون خوار و جلاد و عیاش و هرزه و میگسار و بی شرف روی کار می آیند. اینان برای اینکه مغلطه کاری کنند، حکومت را یک موهبت الهی شمردند و خود را "ظلّ اللّه" خواندند؛ امّا کسی به آنها نگفت، یا اگر گفت زندانی یا کشته شد، کسی به آنها نگفت که حکومت موهبت الهی است و به کسانی که لیاقت و شایستگی آن را داشته باشند، اعطا می کند. و چنان که قرآن مجید می فرماید:

«لا يَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»؛(۱)

«عهد من به ظالمان نرسد».

ستمکاران به موهبت الهی نمی رسند. کسی به آنها نگفت که آنچه شما مدعی آن می باشید و امثال «بوسوئه ها» برای «لویی»های فرانسه و دیگران برای دیگران گفتند، و خواستند سلطنت این خودکامگان را توجیه نمایند و از تنفر طبعی مردم از حکومت سلاطین بکاهند، موهبت الهی نیست.

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

و پاسخ به این پرسش نمی شود که: چرا افرادی با نداشتن ارزش های انسانی و عدم برتری اخلاقی و فضیلت علمی، باید بر مردم مسلط باشند که مطلق العنان هرچه اراده می کنند، انجام دهند و امر و نهی و فرمانشان نافذ باشد و مسؤول کسی نباشند، و کارشان قاعده و قانونی نداشته باشد، و هیچ محکمه ای نتواند آنها را محاکمه کند و مافوق محکمه و دادگاه باشند؟ چرا آنها سزاوارتر به حکومت از دیگران هستند؟ و چرا مردم در برابر آنها و در برابر مجسمه و عکس و تمثالشان تعظیم و کرنش کنند و به حال رکوع و بلکه سجود به خاک بیفتند و آنها را بپرستند، تا حدی که خاقانی بگوید:

این است همان ایوان، کز نقش رخ مردم خاک درِ او بودی، دیوار نگارستان

و خواجوی کرمانی بگوید:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

و چرا و چرا؟

لذا در پاسخ این چراها، این نظر را اظهار کردند، و آنچه را که نمی تواند به خدا نسبت پیدا کند، به خدا نسبت دادند، و به خدا افترا زدند و گفتند: سلطنت ودیعه الهی است که به امثال ضحّاک و چنگیز و هلاکو و معاویه و یزید و دیگر خون آشامان تاریخ اعطا می کند. دیگر فکر نکردند این افرادی که در طول تاریخ ملل حکومت یافتند

و جنایت های بزرگ و قتل عام شهرها و کشورگشایی ها و استعباد و غارت ملل مغلوب را افتخار خود شمردند و از رحم و انصاف بی بهره بودند، چگونه مشمول موهبت الهی می شدند و این چه موهبتی است که این آثار شوم را دارد؟! اگر طاعون و وبا و سرطان موهبت باشد، باز هم این حکومت ها موهبت نیست.

قرآن مجید در یک جمله کوتاه چه رسا و جامع فرموده است:

«إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماما قالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ».(۱)

این حکومت ها با نظام امامت و در دو قطب مخالف و متضاد قرار دارند. مظاهر حکومت های سلطنتی پایتخت هایی مثل مداین و اصطخر و دمشق و بغداد و غرناطه و قاهره و آکره روم و اسلامبول و پاریس و پکن و توکیو و لندن تا تهران و اصفهان، و کاخ هایی مانند کاخ اکبرشاه و کاخ های تیسفون و اهرام مصر و صدها بناهای تکبرانگیز دیگر است. مظاهر نظام امامت، مدینه متواضع محمّد صلی الله علیه و آله و زندگی ساده و بی پیرایش و بی تجمل او، و کوفه علی و خانه محقری که حتی از اثاث و فرش عادی خالی بود، می باشد.(۲)

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- در سفینه، از سوید بن غفله روایت کرده است که گفت: بعد از اینکه مسند خلافت به ظاهر نیز به وجود علی علیه السلام زینت یافت و بیعت به آن حضرت انجام گرفت، حضور او شرفیاب شدم. روی حصیر کوچکی نشسته بود و در خانه چیز دیگری (از اشیا و اثاث و لوازم) نبود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت المال در دست تو است و در خانه تو، چیزی که خانه به آن نیاز دارد نمی بینم؟ فرمود: پسر غفله! خردمند در خانه ای که از آن منتقل خواهد شد، اطاقی برای خود فراهم نمی کند. ما را خانه امنی است که بهترین کالاهایمان را به سوی آن فرستاده ایم و خودمان نیز، پس از اندک زمانی به آنجا می رویم.

در جنگ بدر که مسلمانان به تعداد نفرات مرکب نداشتند، پیغمبر نیز مانند سربازان که به نوبت سوار و پیاده می شدند در نوبت خود پیاده می رفت و هرچه اصرار و خواهش می کردند که سوار باشد، نمی پذیرفت. علی علیه السلام خودش با دست خویش کفشش را وصله می زد و لباس وصله دار می پوشید و از تشریفات ملوکانه نه فقط بیزار بود، که سخت در هراس بود. داستان دهقانان انبار با آن حضرت را که در نهج البلاغه نیز مرقوم است، بخوانید تا به حقیقت نظام امامت و برنامه های آن تا حدی آشنا شوید.(۱)

این نظام به خدا نسبت دارد و باید به خدا نسبت داده شود، هم موهبت الهی و هم امانت الهی است، رجال الهی فقط شایسته آن می باشند که این امانت به آنها سپرده شود.

این حکومت مانند نبوّت و رسالت است که با زور سر نیزه و فشار و اختناق و انتخاب مردم به دست نمی آید. آنکه سلاطین و رؤسای حکومت های مختلف دارند، نه موهبت الهی است و نه امانت او است، محال است که موهبت های الهی از قماش این سلطنت ها و سلطه ها و صدرها و مدیر کل ها باشد.

۱- رجوع شود به تعلیقه ۳.

اینها اعتبار ابلیسی و دام های شیطانی است که در برابر هر حقی باطلی می سازد و مردم را از حقّ منحرف می کند. نباید حقّ را به باطل قیاس کرد و انتصاب خدایی را به انتصاب شیطانی اشتباه نمود، و هر دو را چون انتصاب است، بدون توجّه به مصدر انتصاب همانند گرفت. چنان که سایر نظامات شرعی را نیز نمی توان به این علّت که در برابر آنها باطلی ساخته اند، کنار گذاشت؛ مثلاً چون عبادت خدا و عبادت بت هر دو عبادت است، عبادت خدا را ترک کنیم، یا چون به مالکیت می گویند، یا چون به ازدواج های غیر شرعی ازدواج می گویند، اصل مالکیت و ازدواج مورد ایراد واقع می شود.

حکومت انتخابی

حکومت انتخابی نیز به گونه دیگر، مفاسد و معایبش کمتر از رژیم های استبدادی و پادشاهی نیست. این رژیم براساس پذیرش اعتبار اکثریت آرا از سوی همه، نظامی است که مانع از استبداد فردی شمرده شده است و به اصطلاح، حکومت مردم بر مردم است و مبنایش اصالت خود انسان و جدا بودن سیاست از روحانیت و دین از دنیا است، در مقابل نظام اسلام و امامت که مبنایش اصالت حکومت «اللّه» و جدا نبودن روحانیت از سیاست و دین از دنیا و قانون از وحی خدا است. اساس این نظام این است که: "دین" قانون عقیده، سیاست، حکومت و نظام، اخلاق، اقتصاد و برنامه های روح و جسم و فرد و اجتماع است.

بنـابراین نظـام دموکراسـی و انتخابی، به آن معنای مطلقی که در غرب دارد و به قوه مقننه و قضاییه و مجریه تقسـیم می شود و هیچ شرطی ندارد، از نظر اسلام قابل قبول نیست.

البته پس از آنکه مسأله خلافت پیغمبر صـلی الله علیه و آله به آن شـکل در سـقیفه بنی ساعده، از مسـیر تعیین شده الهی خارج شد، و خواسـتند به آن صورت مشـروع بدهند، مدعی شدند که براساس اجماع است و شورا انجام گرفت و اجماع امّت حجت و معتبر است. ادعایی که نه واقعیت داشت و نه با این نظام دموکراسی و اکثریت مطابقت دارد.

اجماع اگر اعتبار داشـته باشـد، اجماع تمام امّت یا اهل حلّ و عقـد است، و در حصول آن شـرط است که همه اجماع داشـته و متفق باشـند و این غیر از اکثریت است که نظـام دموکراسـی بر آن متّکی است. به علاـوه در موضوع خلاـفت ابی بکر اجماعی حاصل نشد، مضافا بر اینکه خود او هم این نظام را عملاً رد کرد و به نظام انتصابی بشـری که مجوز شرعی نداشت، رو آورد و عمر را ولیعهد و جانشـین خود ساخت.(۱) بعـد از او هم، عمر شورای شـش نفری را تشـکیل داد و از زمان حکومت معاویه به بعد، رسما نظام پادشاهی و سلطنتی برقرار شد.

بنابراین دموکراسی با توجّه به ماهیت و معایب آن، اصالت اسلامی

۱- در اینجـا با اینکه او بیمار بود، کسـی مانع از وصـیت او نشـد و «حسـبنا کتاب اللّه» نگفت؛ بلکه پیش از آنکه بگویـد، چون بیهوش بود، عثمـان از پیش خود اسم عمر را نوشت و من نمی دانم ابوبکر به هوش آمـد یـا نه. آنها می گوینـد به هوش آمـد، عثمان گفت: من عمر را نوشتم او هم تصدیق کرد.

ندارد و اگر در بعض کلمات دیده می شود که بر شورا یا بیعت استدلال شده، با ملاحظه بیانات دیگر که در آنها به صراحت این مبدأ رد شده است، به طور مماشات و جدل و برای اقناع و اثبات حقانیت، حتی طبق رأی و عقیده طرف است، و الاّ در اسلام غیر از نظام امامت، نظام دیگری مطرح نیست که امتداد زمامداری و ولایت پیغمبر است و همان گونه که در حیات پیغمبر غیر از زمامداری آن حضرت، نظام دیگری قابل طرح نبود، بعد از پیغمبر نیز همان نظام و همان ولایت ادامه می یابد.

و امّا معایب دموکراسی

اوّل این است که چون بر مبنای اصالت رأی خود انسان و عدم تعهّد دینی و عدم اعتماد به رهنمودهای الهی است، پشتوانه وجدانی و عقیدتی ندارد و چنان نیست که رأی دهندگان وجدانا خود را مسؤول بدانند که فرد لایق تر و شایسته تر را انتخاب کنند و تحت تأثیر اغراض شخصی و عوامل مختلف قرار نگیرند، و جاه طلبی و علاقه به شخصی یا به بُرد یک حزب و باخت حزب دیگر، در نامزد شدن نامزدها دخالت نداشته باشد، یا نمایندگان در اظهار رأی فقط به حقّ و عدالت نظر داشته باشند.

هرگز چنین نیست! چیزی که در این مجالس کمتر مطرح است، حقّ و عدالت است و بهترین نمونه، سازمان ملل است که با اینکه در سطح عالی تر است، اکثر یا همه نمایندگان در رأی دادن، ملاحظات خصوصی

و جبهه بندی های سیاسی را می نمایند. اگر پیشنهادی را "وتو" می کنند، اگر سخنرانی و داد و فریاد می نمایند، و برای حقوق ملّت های ضعیف دلسوزی می کنند، غیر از بازی های سیاسی چیز دیگر نیست.

مثلاًـ روسیه؛ اگر از فلسطینی ها به ظاهر پشتیبانی می نماید، یا از جنبش های به اصطلاح آزادی بخش حمایت می کند، غرضش نه آزادی فلسطین و نه رهایی ملّت های مستضعف است؛ بلکه برای این است که آمریکا را بکوبد و نفوذ خود را گسترش دهد. اگر اسرائیل جزء اقمار روس بود، حکومت روسیه همین عمل آمریکا را با مردم فلسطین می کرد. همچنین آمریکا اگر تجاوز نظامی روسیه به افغانستان را محکوم می کند و سر و صدا راه می اندازد و خروج فوری نظامیان روسیه را از افغانستان می خواهد، نه به خاطر ملّت ستم دیده افغانستان و مظالمی است که نظام حاکم روسیه در آنجا مرتکب می شود؛ بلکه برای این است که منافع خودش را در خطر می بیند و الاّ خودش هر کجا لازم باشد، به همین عمل روسیه؛ بلکه بدتر از آن دست می زند.

غرض این است که: از این سازمان های بین المللی معلوم می شود: وقتی نظامی پشتوانه ایمانی و عقیدتی نداشته باشد، بازیچه دست مفسدین و متجاوزین می شود.

دوم: از معایب دموکراسی این است که رأی اکثریت، خواه حزبی باشد یا غیر حزبی، همیشه موافق مصلحت نیست؛ بلکه غالبا رأی اقلّیت ها اگر وابسته نباشند، به صواب نزدیک تر است، خصوصا اگر از

جهت کیفیت بیشتر مورد اعتماد باشند. مثل اینکه در یک مسأله سیاسی یا حقوقی، متخصصان سیاست و حقوق با اینکه در اقلّیت می باشند، رأیشان مخالف اکثریت باشد.

سومین ایراد بر این رژیم این است که: اگر اکثریت مثلاً ـ هشتاد درصد رأی به نظام اکثریت و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم دادند و بیست درصد مخالف بودند، چه مجوزی برای تحمیل رأی هشتاد درصد بر بیست درصد دیگر خواهد بود، و به فرض که صد در صد افراد جامعه ای نظام اکثریت و هر نظام دیگر را پذیرفتند، چرا افرادی که بعد به سن بلوغ می رسند، در صورتی که در اقلّیت باشند، محکوم به قبول آن نظام باشند؟

این خود استبداد و استضعافی است که اگرچه مفاسد استبداد مطلق را ندارد؛ ولی جز به عنوان دفع افسد به فاسد نمی توان آن را پذیرفت، با اینکه دفع افسد به فاسد، در صورتی منطقی و عقلایی است که چاره منحصر به فرد باشد، در صورتی که با وجود نظام کامل شرعی و الهی، هیچ گونه ناچاری در قبول این استبداد و استضعاف نیست.

چهارم این است که: در نظام اکثریت، مسأله اکثریت حقیقی و آرای اکثریت افراد مطرح نیست و به هیچ وجه اعتماد و اطمینان به حصول این جهت فراهم نخواهد شد؛ زیرا در نظام اکثریت، که مثلاً ـ نود درصد یک جمعیت ده میلیونی به آن رأی داده باشند، اگر حزبی هم باشد و تک حزبی هم نباشد و دو حزب یا بیشتر داشته باشند و به اکثریت نسبی یا

مطلق، یکی از احزاب در انتخابات پیروز شوند، این پیروزی در صورت اکثریت نسبی، مربوط به اکثریت جامعه نیست، و در صورت اکثریت مطلق هم با توجّه به اینکه در اصل نظام، آرای موافق به صد در صد نرسیده باشد، در بعضی موارد اکثریت حاصل نمی شود.

در نظام تک حزبی نیز همین اشکالات هست و در آرای مجالس و کنگره ها و شوراها نیز این اشکالات بیشتر است. گاه می شود یک رأی در کل و با احتساب آرای رأی دهندگان به هر نماینده ای که کاملاً در اقلّیت است، به صورت اکثریت قانونیت پیدا می کند و حاصل این است که: در این نظام اکثریت و شورایی و به اصطلاح دموکراسی نیز، رأی اکثریت واقعی غالبا به دست نمی آید.

و اگر فرض شود: رأی اکثریت به مصلحت نزدیک تر است (با اینکه همیشه چنین نیست)، در این نظام رأی اکثریت واقعی ملاک اعتبار نیست، و الاّ باید آرای نمایندگان در اندازه اعتبار، به کثرت و قلت انتخاب کنندگان آنها مربوط باشد. بنابراین در اکثریتی که می گویند و حکومت مردم بر مردمی که از آن دم می زنند، مسأله اکثریت واقعی معیار نیست، چنان که رسیدن به مصلحت واقعی و حکومت اصلح نیز مورد نظر نیست؛ بلکه معیار، یک اکثریت قراردادی و اعتباری است که به عذر ضرورت آنهایی را که آن حکومت و نظام را می پذیرند، قبول می نمایند، با اینکه معلوم و یقین است که در بسیاری از موارد؛ بلکه اکثر موارد مخالف اکثریت می شود و به این ترتیب از نظام و رأی اکثریت به نظام و رأی اقلّیت می روند.

پنجم این است که اگر انتخابات آزاد باشد، و دولت هیچ گونه مداخله ای در انتخابات ننماید، از اعمال نفوذهای دیگر و مداخله سایر متنفّذین، مثل صاحبان کارخانجات و نویسندگان حتی خوانندگان و نوازندگان، و بلکه در بعضی کشورها از فواحش نیز مصونیت نخواهد داشت و بالاخره دموکراسی و انتخاب، به هر شکل که باشد، اطمینان بخش نیست؛ بلکه چنان که می بینیم تقلب و تزویر و تبلیغ و اغفال انتخاب کنندگان در آن رایج است که ماجرای "واترگیت"، یکی از نمونه های بارز آن است. حتی طبق بعضی روزنامه ها، برای انتخاب "نیکسون" رئیس جمهور اسبق آمریکا، از نفوذ فواحش در مشتریانشان نیز استفاده شده بود.

سایر کشورها نیز وضعی مشابه آمریکا یا بدتر از آن دارند. چندی پیش بود که هیأت حاکمه انگلستان به کثیف ترین آلودگی های شهوانی که موجب فاش شدن اسرار سیاسی و رسوایی حکومت شد، متهم گردید. تا حدی که پیشنهاد شد برای هیأت حاکمه که دست بردار از فحشا نیستند، فواحش و فاحشه خانه های خصوصی تهیه کنند تا تحت کنترل باشند، و اسرار سیاسی در معرض دستبرد فواحش جاسوس قرار نگیرد.

این گونه است وضع انتخابات دموکراسی، در به اصطلاح دموکراسی ترین ملّت ها، و این است شرافت و فضیلت کسانی که در انتخابات آزاد آنجاها انتخاب می شوند که بیش از این نیاز به بیان نیست.

روز به روز ماهیت این نظام ها و رژیم ها و مکتب های غیر الهی و ناتوانی آنها از نجات دادن بشر از نابسامانی ها بیشتر می شود، و شرق و غرب با مکتب های مادی و الحادی و سیاست های ضد بشری بهتر شناخته می شوند و بشریت به سوی گم گشته خود روی می آورد و انتظار یک انقلاب بزرگ جهانی و اسلامی را می کشد که او را از این سلطه های فرعونی و از این رژیم های به اسم دموکراسی یا انقلابی و سوسیالیستی نجات بخشد.

منشور سازمان ملل حرف است چون نیستش حقیقت و مبنایی

آوازه عدالت و آزادی اسم است و هیچ نیست مسمایی

پرسش۶

پرسش۶: فرق امامت با رژیم انتصابی انقلابی که در کنفرانس باندونگ نیز سفارش شده چیست؟

پاسخ: انقلابات بزرگ که برای متحوّل و دگرگون کردن یک وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به وجود می آید، باید به یک نظام غیر استبدادی منتهی شود که حتی رهبران انقلاب هم نتوانند در شکل انقلاب، استبداد دیگری را بر مردم تحمیل نمایند.

از سوی دیگر در بعضی موارد دیده می شود جامعه ای که انقلاب کرده، استعداد انتقال فوری به حکومت دموکراسی را ندارد، یا به واسطه اینکه رشد جامعه در این حدّ نیست، یا برای اینکه اعمال نفوذهای خارجی مانع می شود که انتخابات آزاد انجام بگیرد. در نتیجه مشاهده می شود که اگر بخواهند فورا انقلاب را به حکومت مردمی تبدیل و به قول خودشان به مردم منتقل کنند، اصل هدفشان از انقلاب، مثل استقلال سیاسی یا فرهنگی از بین می رود و وابستگی و استبداد سابق به صورت دموکراسی ادامه می یابد. لذا این انقلابیون آمدند و این طرح را دادند که برای ادامه انقلاب و آماده شدن یک ملّت برای

حکومت دموکراسی کامل، رهبر انقلاب یک فردی را که آشنایی کامل به انقلاب داشته باشد و بتواند انقلاب را در مسیر خود راهنمایی کند و در این دوره انتقال جامعه را آماده سازد، به ملّت معرفی نماید تا او را به رهبری انتخاب کنند.

حال این نظر تا چه حدّ صحیح است و آیا با این توضیحات، این رژیم انتقالی از دیکتاتوری خارج می شود یا نه؟ و آیا در صورتی که انتخاب شخص معرفی شده الزامی باشد، این حرف که یک نسل جامعه از حقّ خود محروم شوند و به حکومتی که نمی خواهند تن در دهند، برای اینکه نسل آینده حکومت دموکراسی داشته باشند، چگونه توجیه می شود؟ و اگر الزامی نباشد، این دوره انتقال نخواهد بود و خطر اینکه مردم تحت نفوذ عواملی، دیگری را که ناآشنا به انقلاب است، انتخاب نمایند. و به تبع آن، انقلاب از مسیر خود منحرف شود، دفع نخواهد شد. فعلاً در مقام بر شمردن نواقص و معایب این نظر نیستیم، اجمالاً می خواهیم این مطلب را بگوییم: آن انقلاباتی که در کنفرانس باندونگ مطرح شده، انقلابات رهایی بخش به منظور بازپس گرفتن اختیارات غیر مشروع از زمامداران مستبد و برقرار کردن حکومت ملّی و به اصطلاح دموکراسی است که در ملّت های عقب مانده و استعمار زده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین واقع شده و می شود.

امّا در انقلاب اسلامی که تداوم دارد و همیشه بوده است، آن چیزی که محرّک و الهام بخش انقلابیون اسلام خواه است، همان ایمان به

حکومت «اللّه» و رهنمودهای سیاسی قرآن و سیره حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که خواست واقعی توده های مسلمان بازگشت حکومت "اللّه" و نظام اسلام است.

پس این انقلاب با معیارهای اسلامی که دارد، هدفش برقراری نظام شرعی و الهی خواهد بود. این انقلاب که با الهام مستضعفان از آیاتی مثل آیه:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْاءَرْضِ...»؛(۱)

«و اراده داریم بر آنان که در زمین به استضعاف کشیده شدند منّت نهیم و ...».

و نیز آیه:

«وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ...».(۲)

و صدها آیات حرکت بخش و انقلاب آفرین به وجود می آید، هدفش مشخص و عالی تر و سازنده تر از انقلابات عادی است.

نظام امامت، نظام انقلابی تداوم انقلاب اسلام و امتداد رسالت اسلام است، و برای انتقال قدرت و مقدّمه انتقال به رژیم دیگر نیست؛ زیرا چنان که گفتیم، نظام، نظام اوّل و آخر و همیشه جاودان است، چنان که حکومت "اللّه" بر کلّ عالم هستی و بر اجزای آن، حکومت دایم و غیر قابل زوال است.

۱- سوره قصص، آیه ۵.

۲- سوره قصص، آیه ۶.

نظام مختص به ملل عقب مانـده نیست، نظام همه جوامع و رهبر همه انسان ها است. ملل عقب مانـده را به جلو می رانـد و ملل پیشـرو را رهبری می نماید و به آنها محتوای انسانی و شرافت مندانه می دهد. دنیا هرچه جلو می رود، با نظام امامت و وحدت حکومت و قانون واحـد روی موافق بیشتر نشان می دهد، چنان که به آن اشاره کردیم و تا حال آزمایش شده و پس از این هم آزمایش خواهد شد.

دموکراسـی حکومت ایـده آل و تمام انسانی و نمونه و موافق با انـدیشه های متعالی بشـر و حتی چنان که می گویند، حکومت مردم بر مردم نیست و آنچه دیـده می شود، انحطـاط های گوناگون حکومت ها و ملّت را تهدیـد می کنـد و جهان را به سوی جنـگ و کشـتار و محو مـدنیت پیش می برد و نشـان می دهـد که این نوع حکومت ها انسانی نیست تا حکومت اللّه را که در نظام امامت تجلّی می کند، مقدّمه آن بدانیم.

رژیم رهبری انقلابی که مقـدمه دموکراسـی خوانـده می شود، خود اصالت و موضوعیت ندارد؛ امّا نظام امامت، که هر انقلابی در صورتی ناجح و پیروز خواهد شد که به آن برسد، مقدمه نیست و از آغاز بوده و تا پایان خواهد بود.

نظـامی کـه رهـبری محمّـد صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام را دارد، هرگز مقـدمه نظـامی که زمامـداران معلـوم الحـال کشورهای به اصطلاح متمدّن و پیشرفته شرقی و غربی، رهبری آن را دارند، نخواهد بود، تا کسی آن را به

رژیم هـای انقلابی معاصـر آفریقا یا جاهای دیگر قیاس کنـد. لـذا فردی مثل "روسو" می گویـد: دنیای کنونی به رهبری مانند محمّـد صـلی الله علیه و آله نیازمنـد است؛ زیرا فقط چنان رهبر الهی و چنان نظامی که رهبران آن مانند محمّد صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام باشد، می تواند کشتی متلاطم و طوفانی شده بشـریت را از امواج فتنه ها و طوفان های گوناگون نجات دهد.

پرسش۷

اشاره

پرسش۷: چه مـانعی دارد برای حکومت اسـلامی دو دوره معتقـد باشـیم، دوره نخست: حکومت انقلابی و نظام امامت، و دوره دوم: دموکراسی و شورایی، چنان که بسا باشد بتوانیم این دو دوره ای بودن را از آیات و احادیث استفاده کنیم؟

پاسـخ: اوّلاًـ: لازمه گفتار این است که: نظام دوره نخست که مطمئن تر و رهبرانش از دیگران فاضل تر و کامل تر و به صـفات امامت و پیشوایی آراسـته اند، جای خود را به نظام دوره بعد که هیچ تضمینی برای صلاحیت رهبران و شایسته تر بودن آنها از دیگران وجود ندارد، بدهد و بنابراین بشـریت از عصـر حکومت افضل (دوره نخست) به عصـر حکومت غیر افضل (دوره دوم) منتقل خواهد شد و به جای ترقّی، تنزل خواهد کرد و در معرض آن قرار گیرد فردی که از جهت فهم و شعور و بینش و لیاقت و کفـایت از دیگران کمتر باشـد، بر همه و بر کسانی که از او فهمیـده تر و کافی تر و داناتر باشـند، حکومت و رهبری یابـد، و این چیزی است که اسلام آن را نمی پذیرد و عقل سالم نیز آن را رد می کند.

ثانیـا، گفته می شود: اگر غرض از رژیم رهبری انقلابی، رسـیدن به رژیم دموکراسـی از قماش همین دموکراسـی ملّت های به اصـطلاح پیشـرفته باشـد که رهبرش کنـدی ها و جرالد فوردها، و بانوی اولش ژاکلین کندی و اوناسـیس و همسـر فورد باشد، نیازی به رهبری انبیا و راهنمایی آنها و سیستم حکومت و زمامدارای نیست، همان گونه که در آنجاها این گونه رژیم ها بدون رهبری انبیا برقرار شده و در جاهای دیگر هم اسـتقرار آن امکان پذیر است و سیر در عالم حیوانیت محض، رهبری و راهنمایی انسـانی و معلّم شدیـد القوای الهی لاـزم نـدارد، و نیـازی به حکومت انقلاـبی دینی نیست و لزومی نـدارد که این رژیم رهبری انقلابی پیشـنهادی کنفرانس باندونگ از جانب خدا باشد، و اگر غرض، استقرار رژیم سالم و مطمئن و هدایت کننده و انسانی از جهت وسـیله و شـرط و نتیجه باشد، جز در سایه رهبری معرفی شده از جانب خدا و برقراری رژیم مستمرّ امامت امکان پذیر نیست.

ثالثـا، آیـات و روایـات و دلاـیلی که رژیم، امامت را تثبیت و توجیه می نماینـد، همه دلالت بر یک دوره ای بودن این رژیم و عدم انقراض آن دارند؛ مانند حدیث ثقلین و سخن صریح علی علیه السلام در نهج البلاغه:

«اَللّهُمَّ بَلی لا تَخْلُو الْاءَرْضُ مِنْ قآئِمٍ للّه بِحُجَّهٍ إِمّا ظاهِرا مَشْهُورا وَإِمّا خآئِفا مَغْمُورا...»؛(۱)

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، بخش حکم، رقم ۱۴۷ (در ترجمه فیض الاسلام، رقم ۱۳۹).

«بارخدایا! آری! زمین از کسی که حجت را از سوی خدا برپای دارد، خالی نمی ماند؛ ظاهر و مشهور باشد، یا خائف و پنهان».

و روایات بسیار دیگر، که طبق این احادیث و ادله دیگر، زمین و جامعه بشری خالی از این نظام و وجود رهبر آن نخواهد ماند؛ بلکه در احادیث است: اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها از جانب خدا بر دیگری حجّت و امام خواهد بود.(۱)

رابعا، ادلّه شور و مشاوره که عمده اش آیه های ذیل است:

«وَشاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ»؛(۲)

«و با آنان در امر مشاوره کن».

و نیز آیه:

«وَأَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ»؛(۳)

«و کارهایشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند».

قابل تقیید به پس از دوران امامت نیست. به عبارت علمی: عموم مکانی و زمانی بودن آن، تمام زمان ها و مکان ها را شامل است و به مناسبت حکم و موضوع، نمی توان آن را به زمان خاصّ و عصر خاصّی اختصاص دارد، یا عصر و زمانی را از آن خارج ساخت.

امّا آیه: «وَشاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» که خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است، به هیچ وجه قابل این تقیید نیست؛ بلکه به ملاحظه آنکه خود آن حضرت، ولیّ

۱- رجوع شود به تعلیقه ۴.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳- سوره شوری، آیه ۳۸.

امر و رهبر نظام امامت بوده، مورد مشورت در موضوعات دیگر می باشد که یا به منظور گرم کردن نفوس و جذب قلوب است و اینکه توهم استبداد به رأی از نظامی که در آن استبداد نیست، دفع شود. و یا برای تربیت و تقویت رشد سیاسی دیگران است، برای آماده شدن آنها جهت مداخله در امور و انجام مأموریت های مهمی که به آنها ارجاع می شود. و یا از باب اینکه در بسیاری از خطاب های قرآن مجید غرض شخص مخاطب؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه مقصود توجّه دادن سایر حکام و متصدّیان امور است، طبق برنامه عرفی «إِیّاکَ أَعْنِی وَاسْمَعِی یا جارَةُ»(۱) تا در مسایلی که مبهم است یا انجام کار بدون مشورت مورد تهمت و اعتراض است و مراجعه به مشورت، موجب روشن شدن اطراف موضوع یا دفع تهمت می گردد، مشورت نمایند.

و آیه «وَأَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ» نیز به ملاحظه اینکه مدح مؤمنین است، قابل تقیید نیست. هم به ملاحظه حکم و موضوع که چنین صفت نیکی قابل انفکاک از مؤمنین نیست، و هم به این جهت که شامل مؤمنین عصر نزول آیه است، شکی نیست. در حالی که برای آنها چنین اختیاری نبوده که در امر رهبری در عصر پیغمبر دخالت کنند. پس آیه از اوّل شامل مسأله امامت و نظام رهبری امّت نبوده است؛ بلکه در کنار این نظام، و با آن و مکمل اجرای آن است.

۱- معادل این مثل در فارسی عبارت: «در به تو می گویم، دیوار تو بشنو» است.

به هر حال این تصرف که نظام امامت را یک دوره بدانیم و دلایل آن را با اینکه قابل تقیید نیست، مقید به آن دوره بنماییم، و ادلّه شوری و مشورت را به دوره بعد مقید سازیم، یک تصرف دل بخواهی و مداخله غیر قابل توجیه و بی مدرک در دلایل شرعی بوده و باطل است.

و اگر گفته شود: اساسا آیات شورا دلالت بر چیزی دارد که از آن به حاکمیت ملّی تعبیر می شود و بنابر آن، مردم مختارند هر نوع حکومت و هر کسی را که بخواهند، با اکثریت به رهبری انتخاب نمایند.

جواب داده می شود: چنان که بیان کردیم، تعیین نوع نظام و رهبر امّت مورد مشورت قرار نمی گیرد؛ چون مسأله ای است که از جانب خدا معین شده است، چنان که سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمی شود و آنچه که مورد مشورت قرار می گیرد، موارد اجرای برنامه های اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتّخاذ تصمیمات انتظامی و دفاعی و عمرانی و اجتماعی و سیاسی و تربیتی و اقتصادی و دفاعی و غیره است که اگرچه موازین و معیارهای کلّی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز می افتد، و چنان نیست که کارگزاران و حکّام و عمّال نظام امامت، با احتمال وجود رأی ها و پیشنهادهای بهتر در بین امّت، بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

مسأله اکثریت

و امّا مسأله رأی اکثریت نیز به نحوی که در زمان ما مطرح است، اصولاً ـ ملاک و معیار در اصل حکومت و تمام برنامه ها و قوانین است؛ علاوه بر معایب بسیاری که دارد، شرعی نیست. و این گونه اکثریت که در همه جا ملاک و معتبر باشد، بر حسب آیات متعدد قرآن بی اعتبار است.

اسلام برتری جویی و گردن کشی و استبداد به رأی و خودسری را به شدّت رد می کند و حکومت بر این اساس را باطل می داند، اگرچه مورد قبول اکثریت باشد. و لذا بسیاری از مراسم و تشریفاتی که در نظام های دموکراسی برای رؤسای حکومت داده اند، با اینکه اکثریت؛ بلکه همه آن را قبول دارند، از نظر اسلام مردود است؛ چون نظام اسلام، نظام:

«تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَوآءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلَّا اللّه -وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئا»؛(۱)

«به سوی کلمه ای بیایید که میان ما و شما یکسان است که جز خدای را نپرستیم و برای او شریکی قرار ندهیم».

و نظام:

«هَوِّنْ عَلَیْکَ فَإِنِّی لَسْتُ بِمَلِکٍ إِنَّما أَنَا ابْنُ امْرَأَهٍ تَأْکُلُ الْقَدِیدَ»؛(۲)

۱- سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲- حدیث معروف نبوی، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۱۳، باب القدید.

«بر خود آسان گیر (راحت باش) که من پادشاه نیستم جز این نیست که من فرزند زنی هستم که گوشت خشک می خورد».

و نظام:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللّهِ أَتْقيكُمْ»؛(۱)

«همانا گرامی ترین شما در پیشگاه خداوند پرهیزکاران شما می باشد».

شوراها

امّا شوراها، به گونه ای که در برابر رهبر نظام، حقّ اخذ تصمیم داشته باشند، یا اکثریتشان معتبر باشد و رهبر ملزم به اجرای نظر آنها باشـد، اگرچه خلاف آن بر او روشن باشـد، در اسـلام نیست. در مورد تخلف حکومت از برنامه های حکومتی و نظامی و وظایف اسلامی خود، هیچ کس نباید از او اطاعت کند، که:

«لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَهِ الْخالِقِ»؛(۲)

«برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق، اطاعت و فرمانبرداری از مخلوق دیگر نیست».

و همه حقّ اعتراض دارند و باید اعتراض کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و همه اطاعت ها و فرمان بری ها در تمام ارگان ها و سازمان ها باید بر اساس اطاعت از خدا و اجرای قوانین الهی باشد،

۱- سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، بخش حکم، رقم ۱۶۵.

و اطاعت شـخص از شـخص مطرح نیست. شور و مشاوره برای امر به معروف و نهی از منکر، و تضمین اجرای احکام و عدالت هم برای روشن شدن اطراف یک موضوع و مصلحت شناسی اسلامی است.

مثلاً برای تعیین یک فرمانـده یا یک فرماندار، مقامی که باید او را تعیین کند، می تواند از زیردسـتان او و دیگران نظر بخواهد و آنان نیز می تواننـد آن مقام را در جریان امور بگذارنـد و اطلاعاتی به او بدهند؛ امّا این در اسـلام سابقه ندارد که بدون اذن کسی که حقّ تصمیم گیری دارد، دیگران و کارمندان، فرمانده و رئیس خود را انتخاب کنند و یا پیشنهادهای دیگر بدهند.

حقّ اظهـار نظر و نصـیحت برای هرکسـی هست؛ امّـا پس از تصـمیم گیری، کسـی که شـرعا حقّ تصـمیم دارد، همه بایـد از او اطاعت نمایند چنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود:

«لَکَ أَنْ تُشِیرَ عَلَیَّ وَأَری فَإِنْ عَصَیْتُکَ فَأَطِعْنِی»؛(۱)

«بر توست که مرا راهنمایی کنی و من مصلحت و اندیشه خود را در آن می نگرم، پس هرگاه تو را پیروی نکردم تو مرا پیروی کن».

و حاصـل این است که: مسـأله شوراهـا بایـد به گـونه ای مطرح شود که همه در مسـیر اجرای احکـام اسـلام و امر به معروف و تثبیت از حکومت

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، بخش حکم، رقم ۳۲۱ (شرح ابن میثم، ج ۵، ص ۴۰۲).

«اللّه» و نظام امامت قرار داشته باشند، نه اینکه شوراها وسیله ردّ احکام خدا و الزامات بی مورد و تحمیل رأی اکثریت بر اقلیت، فقط به اعتبار اکثریت شود، یا اینکه در داخل سازمان ها موجب جبهه گیری ها و اختلافات شود.

بیشتر این گرایش هایی که اکنون بر رژیم های سوسیالیستی یا دموکراسی غربی هست، از این جهت است که در اثر تبلیغات سوء و بی اطلاعی مردم در مبانی اسلام و کارسازی برنامه های آن، طبقات محروم و مستضعف در نظام های طاغوتی، بر قرار شدن آن رژیم ها را موجب نجات خود از محرومیت گمان می کنند، لذا در سازمان بخشی به دستگاه های مختلف، مایلند آن نظام ها پیاده شود.

امّا اگر این قشر محروم که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، از نظام اسلام آگاهی داشتند و می دانستند که اگر این نظام صحیح و دقیق پیاده شود، هیچ نیازی به آن نظام ها و شوراهای آن، چنان که گروه های چپ گرا یا راست گرا عرضه می دارند، نیست، و کارگر و کشاورز و زحمتکش و همه طبقات، در صلح و صفا و شرافت و همبستگی، در رفاه و برادری زندگی کرده و از عدل اسلام برخوردار می شوند، همه به سوی این نظام روی می آورند.

چنان که کارگران مسلمان و کشاورزان مسلمان ما که الحمدللّه آگاهانه عمل می کنند، به این نکات توجّه دارند و لذا می خواهند همه چیز و همه کارها طبق نظام اسلام و احکام حقوقی که اسلام برای کارگر

و کشاورز و کارمند و زحمتکش و مرد و زن قرار داده، مرتب و منظم شود. بدیهی است در این مقاصد، شوراهای اسلامی نقش مؤثر و حساس و سازنده خواهند داشت و همکاری همگان را در پیشرفت امور فراهم خواهند کرد.

حاکمیت ملّی

و امّا مسأله حاکمیت ملّی، اگر مقصود این باشد که غیر از خدا هیچ ملّتی به عنوان یک ملّت برتر یا پیشرفته تر و هیچ نظام و ابرقدرتی بر ملّت دیگر حاکمیت ندارد، بدیهی است که این یک اصل انسانی و اسلامی است. هرچند در این دنیای به اصطلاح متمدن، با اینکه همه از احترام به حاکمیت ملّت ها گوش ها را پر کرده اند، اصل حاکمیت ملّی مورد اعتنا نیست، و ابرقدرت های شرق و غرب دست ستم و تجاوزشان، همیشه به سوی ملّت های ضعیف دراز است. به هر صورت این حاکمیت اسلام است و نقض آن، نقض قانون خدا و نقض کرامت و حقوق انسان، و سوء استفاده از قدرت است. در قرآن مجید با شدیدترین تهدید، این گردنکشی ها و برتری جویی ها چه فردی و چه جمعی باشد محکوم شده است.

و اگر حاکمیت ملّی به این معنا باشد که هر ملّت و هر جمعیت حقّ دارد هر نوع نظام و قانون را برای خود انتخاب نماید، چنان که هر فردی می تواند نسبت به مال و جان خود و هرچه به او تعلق دارد، هر عملی را انجام دهد، این نیز اصالت ندارد و اسلامی نیست، و فرد و ملّت هیچ

کدام این حاکمیت مطلق را ندارند؛ علاوه بر آن که این قانون و حاکمیت عملی نیست؛ زیرا حدود آن مشخص نیست. جامعه و ملّت بر اهل یک زبان، یک نژاد، یک منطقه، یک شهر و یک روستا هم اطلاق می شود، در حالی که در هیچ کجای دنیا، چنین حقّ حاکمیت را قائل نیستند و به عنوان تجزیه طلبی آن را می کوبند.

و اگر از حاکمیت ملّی، مقصود این باشد که مردم در حدود اختیارات شرعی و قوانین امر به معروف و نهی از منکر و وجوب اعانت مظلوم و این گونه برنامه ها، می توانند و حق دارند امور را تحت نظر داشته باشند و تذکّر بدهند و بخواهند که به قوانین عمل شود و حق دارند؛ بلکه بر آنها واجب است که تسلیم خودسری های زمامداران و متصدیان امور نشوند و دستورات خلاف قانون خارج از حدود وظایف آنها را اطاعت ننمایند، این حاکمیت برای ملّت مسلمان و برای هر فرد انسانی در نظام اسلام ثابت است، و در اعمال آن، تشکیل شورا و هم پیمان شدن و همکاری در حدودی که اعمال این حاکمیت به آن محتاج است، لازم است و بقا و ترقّی و سعادت و آزادی و حفظ حقوق هر جامعه ای بسته به اعمال این حاکمیت است.

پرسش۸

پرسش۸: امـام انسـان مافوق است یا مافوق انسان است؟ و به عبارت دیگر دارای عالی ترین مرتبه کمال انسانیت است یا دارای مقام مافوق انسانیت می باشد؟

پاسخ: چنان که برحسب آیه:

«إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ»؛(۱)

«(ای رسول ما به مردم بگو) همانا من مانند شما بشری هستم که به من وحی می رسد».

و آیات دیگر، پیغمبر بشری است که به او وحی می شود و معجزه و خصایص دیگر دارد، امام نیز بشر است.

برخی گمـان می کننـد که: اگر قبول کننـد بر پیغمبر یا امام، علم غیب(۲) و علوم لـدنّی دیگر، و معجزه و کرامت و مقامـات و خصایص عطا شده و آنان واجد کمالاتی بوده اند که دیگران به آن کمالات نرسیده اند

۱- سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲- در موضوع علم غیب، به کتاب «فروغ ولایت» نوشته نگارنده و کتاب های دیگر مراجعه شود.

و ارواح و طینت و جوهر وجودشان را صاحب کمالات و مورد عنایات بیشتر بدانند، با انسانیت آنها منافی است؛ زیرا این کمالات در مافوق انسان قابل قبول است، نه در انسان و انسان مافوق.

ولی این گمان صحیح نیست، و منشأ آن، جهل به کمالات انسان و مراتب انسانیت است. لذا بسا شخص ناآگاه فضیلتی را در کسی می بیند و چون در انسان های متعارف یا آدم هایی که در محیط خود دیده، آن چنان فضیلت و کمال و شخصیت ندیده و حدود کمالات انسان را هم بیشتر از آن تصور نمی کرده، او را مافوق انسان می شمارد؛ مثلاً عیسی بن مریم که بدون پدر و به طور خارق العاده متولد شده، انسان است و انسان مافوق؛ ولی آدم جاهل او را مافوق انسان گمان می کند و پسر خدا می شمارد.

همچنین اختصاص بعضی انسان ها به وحی و علوم لدنّی و معجزات و کرامات و کمالات و ملکات عالی انسانی، مثل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام موجب غلوّ بعضی در حقّ آنها شده که گمان می کنند این مراتب و مقامات، خارج از مرز انسانیت است؛ ولی اگر مقام انسانیت را بشناسند و امکان وسیعی را که انسان در ترقی و تعالی مادّی و معنوی و تقرب به درگاه الهی دارد، می شناختند، اندیشه غلوّ در آنها پیدا نمی شد و به جای این اندیشه ها سعی می کردند که خودشان نیز در این آسمان آزادِ انسانیت به پرواز درآیند، و به حدیث شریف مروی از حضرت صادق علیه السلام که در توصیف انسان می فرماید:

«الصُّورَهُ الْإِنْسانِیَّهُ هِیَ أَکْبَرُ حُجَّهِ اللّه ِعَلی خَلْقِهِ وَهِیَ الْکِتابُ الَّذِی کَتَبَهُ اللّه ُبِیَدِهِ».(۱)

«صورت انسانی بزرگ ترین حجت خداوند است بر مخلوقاتش و این (صورت انسانی) کتابی است که خداوند با دست خودش نوشته است».

توجّه نمایند.

از سوی دیگر، بعضی برعکس برای اینکه این مقامات را مافوق انسان تصور می نمایند و انبیا و اولیا را بشر می دانند و از بیم اینکه مبادا قبول این درجات برای آنها غلو باشد، حقایق مسلّم را انکار کرده و در فضایل و خصایصی که به موجب تواریخ و احادیث معتبر و ادعیه و زیارات ائمه علیهم السلام ثابت است، اظهار شک و تردید می نمایند.

انصاف این است که این دو گروه هر دو در اشتباه افتاده و از جهل به مقامات انسانیت، که از آن جمله مقام امامت و ولایت و خلیفه اللهی است، در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند.

گفته نشود: اختصاص برخی افراد، به بعضی کمالات و مقامات و علوم لدنی و تصرف در عالم تکوین بر چه معیار است و چرا برخی مشرف به این مقامات شده و بعضی از آن محروم هستند؟

زیرا گفته می شود:

۱- تفسیر صافی، سوره بقره، ذیل آیه «ذلک الکتاب...».

اوّلاً: این مسأله مربوط به قضا و قدر الهی است که بشر نمی تواند به طور همه جانبه و فراگیر از آن مطّلع شود، و وقتی فعلی به خدا نسبت داده شود، جای چون و چرا نیست:

«لا یُسْئَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ»؛(۱)

«او (خدا) هرچه می کند بازخواست نشود؛ ولی خلق از کردارشان بازخواست می شوند».

ما ایمان به قضا و قدر و اندازه داریم، همان طور که قرآن می فرماید:

«ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفاوُتٍ»؛(۲)

«در نظم خلقت خدای رحمان، هیچ بی نظمی و نقصان نخواهی یافت».

ولی از مقدار و تفصیلات و جزئیات این امور آگاهی نداریم که مثلاً- چرا بهره اش از هوش و فهم این مقدار است، و آن دیگری بیشتر است؟ چرا این، چنین است و آن، چنان؟ چرا این نبات میوه اش تلخ است و آن شیرین؟ چرا و چرا؟ از این گونه سؤال ها میلیون ها و میلیاردها هست که اگرچه به طور کلّی از همه می توان پاسخ داد؛ امّا بالخصوص به بیشتر آنها نمی توان جواب داد، مگر اینکه انسان به تمام علوم و علل و معلولات آگاهی داشته باشد.

اجمالاً نمی شود گفت و نباید گفت: چرا کوه دریا نشده یا دریا

۱- سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۲- سوره ملک، آیه ۳.

صحرا نشـده، یا این بدین سان خلق نشده و آن بدان سان که هر چیزی را اگر خدا چیزی دیگر می آفرید، چیز دیگر بود و آن چیز نبود، و اگر همه را یک چیز آفریـده بود یا به یک شـکل و یک نوع خلق کرده بود، همه را نیافریـده بود و عالم بدون این فرق ها و «این نه آنی»ها، ناقص بود و این کمالات و این نظام به وجود نمی آمد.

ثانیا: خدای تعالی در جواب این ایرادها که از جهل به اوضاع عوالم و شـرایط و مقتضـیات و غرور آدمی به اندکی مایه ای که در فهم و علم پیدا می کند، می گیرد، می فرماید:

«اللّه ُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ».(۱)

بیانگر این است که محل این عنایات و سـزاوار به این الطاف، این افراد هسـتند و خدا خود دانا است که رسالت خود را چگونه و در کجا و به چه کسی بسپارد، هرچند ما ندانیم چگونه آنها محل این افاضات شده اند.

ثالثـا: ممکن است در مسـیری که برای هر موجودی بین مبـدأ و منتهی هست، اوضاع و شـرایط فقط برای افراد خاصـی مناسـب شـود که اسـتعداد قبول این مواهب را داشـته باشـند. مناسـبات بسـیار، از وراثت و پـاکی و پاکـدامنی آبـا و اجـداد و اسـباب و موجبات اختیاری و قهری، باعث می شود یک فرد ظرفیت قبول افاضات بیشتر را داشته باشد که چون

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

بخـل در مبـدأ فیـاض نیست، به او افـاضه می شود، مثـل اینکه علـل و اسـباب طوری جور می شود که یـک درخت بیشتر میوه بدهد.

در عین حـال این مسایـل، اتفـاقی محض نیست؛ بلکه عـالم طبیعت و جهان مادّیت و تأثیر و تأثّر این اقتضا را دارد و این عالم با این تأثیر و تأثّرها به اراده خـدا، این چنین منظم می شود که یکی پیغمبر و یکی امام، یکی مقتـدی و دیگری مقتدا، یک عضـو چشم، یـک عضـو ابرو و دیگری زبـان و دیگری مغز می شـود. هرطور که باشـد، اعضـا و جوارح دیگر، حـتی چشم و زبـان و گوش، بایـد به فرمان مغز و در واقع به فرمان روح و عقل باشـند. هرچنـد ماده ای که چشم و مغز از آن ساخته شـده، در اصـل یکی باشد و ما نفهمیم یا گمان کنیم که بدون هیچ امتیاز و علّتی، مغز و چشم از یک نوع سلول آفریده شده باشند؛ امّا احتمال می رود که در نظام اسـباب و مسـبباتی که به اراده خدا در این عالم برقرار است، این سلول باید مغز شود و آن، زبان یا پوست گردد.

همین طور افراد نیز چنین هسـتند، یـک فرد قـابلیت آن را دارد که امام باشـد و از هنگام ولادت، قابلیت قبول فیوضات غیبی را دارد و یـک فرد این اقتضا و قابلیت را نـدارد که نمی شود پیغمبر و امام بشود. چنان که کور نمی توانـد اشـیا را ببینـد؛ ولی در عین حال همه در مسیر حرکت به سوی نهایت کمالی که دارنـد، مختارنـد و می توانند به آن برسـند، چنان که همان پیغمبر و امام می توانند مرتکب مخالفت خدا شوند؛ ولی نمی شوند و چنان که افراد عادی می توانند بعضی حرکات را در انظار

مردم بنمایند؛ ولی یک حالی در آنها هست که آن حرکات را در ملأ عام و در خیابان انجام نمی دهند، اگرچه در معرض گناه و ترک سیر و کمال قرار گرفتن مردم عادی بیشتر باشد که به حسب عادت، مبتلا به معصیت شود؛ ولی دسته اوّل هم مسؤولیت بیشتر و سنگین تر دارند و «حَسَناتُ الْاَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبِينَ» کار آنها را دشوارتر کرده است، لذا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

«شَيَّبَتْنِی هُودُ وَأَخَواتُها الحآقَّةُ وَالْواقِعَةُ وَعَمَّ يَتَسآءَلُونَ وَهَلْ أَتيکَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ»؛(۱)

«مرا سوره هود و سوره هایی نظیر آن مانند: الحاقه، واقعه، عمّ یتساءلون و هل اتیک حدیث الغاشیه پیر ساخت».

و به هر حال این ایرادها وارد نیست که کسی بگوید: امام و پیغمبر اشرف از دیگران نیستند؛ چون از کودکی مورد عنایاتی بوده اند که دیگران مشمول آن نبوده اند. یا اینکه بگوید: سلب این مقامات و عنایات از آنها، اثر کوشش و تلاش خودشان را در کمالاتی که کسب کرده اند بیشتر نشان می دهد؛ زیرا واقعیات و عینیات، اموری نیستند که به طرح و ترجیح ما از آنچه واقع شده تغییر نمایند، به هر حال در میدان عرض وجود و پرسش و فرمان بری خدا، اختیار و غرایز مختلف از آنها سلب نمی شود و آنان هم مثل دیگران مکلف و بلکه تکلیفشان دشوارتر و مسؤولیت هایشان به مراتب بزرگ تر است.

۱- مجمع البیان، طبرسی، ابتدای تفسیر سوره هود.

رابعا: چنان که اشاره شد، بحث در این مسایل بی نتیجه است و از این تجاوز نمی کند که بگوییم: ما بالفطره شرافت و کامل تر بودن نبات را بر جماد و حیوان را بر نبات و انسان را بر حیوان و عالم را بر جاهل می دانیم، چنان که کامل تر بودن یک فرد نابغه را بر دیگران می دانیم. این حرف بی معنی است که کسی بگوید: نبات خود نبات نشده و جماد نمی توانسته است نبات شود، پس این چه شرافت و فضیلتی است که نبات بر جماد و انسان کامل و خوش فکر بر انسان کوتاه فکر دارد؛ زیرا جوابش این است که: می توانی همین شرافتی را که درک می کنی، انکار کن و بگو: حیوان از انسان اشرف است، و شخص کم حافظه از آدمی که در حافظه نابغه است، افضل است.

زیبایی و کمال این عالم به همین اوضاع است. ما نباید کُمیت اندیشه را در این پرسش ها بکار اندازیم و خود را با عدم صلاحیت، معترض معرفی کنیم. باید زیبایی مجموع این عالم را با این اجزا و نقش هر یک را بررسی نماییم. باید از این مخلوقات متنوع استفاده کنیم، در این مسایل هم همین روش را باید داشته باشیم.

قابل انکار نیست وجود افراد ممتازی که صلاحیت تلقی وحی و فوق العادگی های حیرت انگیز داشته که حتی در کودکی در گهواره سخن گفته و حکمت یافته و به مقام نبوّت و امامت رسیده اند. وجود این افراد نخبه و کانون نورانیت آنها و از هدایت و نعمت رهبری آنها استفاده کنیم. از کارشان، از گفتارشان، از روش آنها سرمشق بگیریم و به

صلاحیت و اختصاص آنها به رهبری و اختصاص رهبری به آنها معتقد باشیم و به فضیلتشان بر دیگران معترف باشیم. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در شأن آل محمّد علیهم السلام فرمود:

«هُمْ أَسَاسُ الدِّینِ وَعِمَادُ الْیَقِینِ، إِلَیْهِمْ یَفِیءُ الْغالِی وَبِهِمْ یُلْحَقُ التّالِی وَلَهُمْ خَصآئِصُ حَقِّ الْوِلاَیَهِ وَفِیهِمْ الْوَصِیَّهُ وَالْوِراثَهُ»؛(۱)

«آنها اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند، دور افتادگان از راه حقّ به آنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق می شوند و خصایص امامت در آن جمع و حق ایشان است و بس. و درباره آنان وصیت و ارث بردن ثابت است».

و در ضمن یکی از نامه هایی که برای معاویه فرستاده، مرقوم فرموده است:

«فَإِنَّا صَنائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا»؛(۲)

«ما تربیت یافتگان پروردگارمان هستیم و مردم بعد از آن تربیت یافته ما هستند».

خامسا: ممکن است تمام یا بعضی از این عطیّات و افاضات به مناسبت عوالم قبل از این عالم و پذیرش هایی باشد که در آن عوالم

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه دوم.

۲- نهج البلاغه، بخش نامه ها، رقم ۲۸.

غیب و ارواح، از فرمان خدا و قبول این موهبت ها و امانات الهی داشته اند، چنان که در حدیث است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد:

«بِأَیِّ شَیْءٍ سَبَقَتِ الْاَنْبِیآءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخاتِمَهُمْ؟ فَقالَ: إِنِّی کُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّی، وَأَوَّلَ مَنْ أَجابَ حَیْثُ أَخَذَ اللّه مِیثاقَ النَّبِیِّینَ، وَأَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ فَکُنْتُ أَنَا أَوَّلُ نَبِیٍّ قالَ بَلی فَسَبَقْتُهُمْ بِالْاِقْرارِ بِاللّه عَزَّوَجَلَّ»؛(۱)

«بعضی از مردم قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: به چه سبب رتبه شما از پیامبران دیگر پیش افتاده در صورتی که در آخر و پایان آنها مبعوث گشتی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم و نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ در آنجا من نخستین پیغمبری بودم که گفت: بلی! پس در اقرار به خدای عزّوجلّ بر آنها پیشی گرفتم».

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۸، رقم ۱؛ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص ۱۶.

پرسش۹

پرسش۹: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا کسی را به مقام ولایت و رهبری نظام و امامت و خلافت بعد از خودش تعیین فرمود؟

پاسخ: تمام این چند پرسش و پاسخی که به آنها داده شده، بر اساس نصب و تعیین پیغمبر است، که با آن نظام امامت به امّت اعلام شده است. بدیهی است علاوه بر دلایل بسیاری که در لزوم این نصب و تعیین است که مثل علاّمه حلّی، آن دلایل را در «الفین» به دو هزار دلیل رسانده است، کمال دین اسلام و تمام بودن آن اقتضا دارد که چنین نقص بزرگ و حساسی در آن نباشد و ممکن نیست دینی که تمام مسایل مورد نیاز بشر، حتی امور بسیار جزئی را شامل است و از بیان آن کوتاهی نکرده است، در چنین مسأله مهمی که کمال دخالت را در جلو رفتن و گسترش و تداوم انقلاب اسلام دارد، سکوت کرده و با بی اعتنایی از آن بگذرد.

لذا به شهادت تواریخ معتبر و احادیث متواتر، از آغاز بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله این موضوع مطرح شد و مکرر پیغمبر فرمان خدا را در این مورد به مردم رسانید و خلافت و وصایت و ولایت علی علیه السلام را در ضمن

بیانات مکرر و در مناسبات بسیار ابلاغ کرد، و بالاخره هم در حجه الوداع برای اینکه مطلب کاملاً مستحکم بماند و کسی نتواند بگوید: «پیغمبر در پایان عمرش بر این امر تأکید نداشت و گرنه مناسب بود ابلاغ و اعلان های سابق را تأیید و در محضر خاص و عام و مجلس رسمی آن را تجدید فرماید»، برای این و برای جهات دیگر که عمده نزول آیه:

«یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّه ُیَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ»؛(۱)

«ای رسول آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده ای، و خداوند تو را از مردم محفوظ می دارد».

و امتثال فرمان بسیار مؤکدی است که در این آیه است، در غدیر خم در حضور جماعتی که بر حسب بعضی تواریخ از نود هزار نفر کمتر نبودند، فرمان خدا را ابلاغ و علی علیه السلام را به خلافت بلافصل خود برگزید، چنان که امامت سایر امامان را نیز اعلام فرمود، و در مرض موت هم بر حسب معتبرترین راویان اهل سنّت، مثل «صحیح بخاری» در موارد متعدد در مقام برآمد که آن را در این مواقع مناسب نیز کتبا و به صورت یک وصیت تاریخی به امّت ابلاغ کند که با مخالفت عمر

۱- سوره مائده، آیه ۶۷.

و گروه او و بی ادبی و جسارتشان به مقام والای نبوّت روبرو شـد و بالاخره به جای اینکه در این موقع این فرمان شـکوهمند و پرمحتوا را بپذیرند، و از اینکه پیغمبر آخرین وصیت خود را کتبا بفرماید استقبال کنند، مانع شدند و پیامبر خدا را آزرده خاطر ساختند.

این بود که برحسب روایات اهل سنّت، ابن عباس که او را حبر امّت می نامیدند، هروقت به یاد آن روز می افتاد، به شدّت می گریست و می گفت: مصیبت، تمام مصیبت، آن روز بود که نگذاشتند پیغمبر وصیت نماید.

یکی از مسایلی که پیرامون آن بحث و بررسـی بسـیار شده و حق در آن ظاهر و آشکار است، همین مسأله است که بر شمردن کتـاب هـایی که در این موضوع از قرن هـای اوّل تـا حال نوشـته شـده، کار دشواری است، کتاب هایی که برخی از آنها از ده جلد و بیست جلد و سی جلد هم متجاوز است.

پرسش۱۰

پرسش۱۰: پیغمبر صلی الله علیه و آله برحسب مأموریت الهی چه کَس و چند نفر را به امامت منصوب فرمود؟

پاسخ: با علم به اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وصی و خلیفه و امام و لیّ امر بعد از خود را معین فرموده است تا تحت رهبری او، انقلاب و رسالت اسلام امتداد یابد، و با توجّه به اینکه برای احدی دعوای تعیین و نصب الهی به خلافت غیر از امیرالمؤمنین و سایر ائمّه عترت و اهل بیت رسالت علیهم السلام نشده است، ثابت می شود که خلیفه و جانشین و رهبر انقلاب اسلام و معلم اوّل و اول معلم و استاد یگانه این مکتب بعد از حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام و پس از آن سایر ائمه علیهم السلام می باشند.

آیات کثیره قرآن مجید که بر ولایت و فضایل علی علیه السلام تفسیر شده و احادیث و نصوص متواتر مثل حدیث غدیر، حدیث ثقلین، حدیث امان، احادیث سفینه و یوم الدار و صدها و بلکه هزارها حدیث معتبر دیگر، بر این مطلب صراحت دارند که هر کس بخواهد در حدودی بر کثرت این احادیث و استحکام ارکان نظام امامت چنان که شیعه معتقد

است مطّلع شود، می تواند به کتاب هایی مثل دوره "عبقات" و "الغدیر" و "دلائل الصدق" و "إحقاق الحقّ" و "بحار الانوار" مراجعه نماید.

و امّا اینکه چند نفر به امامت منصوب و معرفی شده اند، علاوه بر آنکه در طی همان احادیث بسیاری که ارتباط با خلافت و امامت علی علیه السلام وارد است، این موضوع، یعنی عدد ائمه علیهم السلام مطرح و منصوص است. بالخصوص روایات بسیار از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر عدد آنها دلالت دارد که برای اینکه کثرت احادیث از طریق اهل سنّت معلوم شود، کافی است بگوییم تنها در "مسند احمد" سی و چهار حدیث از جابر بن سمره و در "صحیح مسلم" هشت حدیث روایت شده است که با کمال صراحت دلالت دارند بر اینکه عدد ائمه و خلفای پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر است.(۱) بنابراین، شخص مؤمن به پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی تواند عدد ائمه و خلفا را بیشتر یا کمتر از آن بگوید و اینجا است که برادران اهل سنّت اگر منصفانه بیندیشند، راهی جز قبول مذهب شیعه که موافق این احادیث است، و این احادیث جز بر آن قابل انطباق نیست، نخواهند یافت.

۱- بعضی از علمای اهل سنّت پیرامون این احادیث به خصوص کتاب نوشته اند، مثل محمّد معین سندی که کتابی دارد به نام: «مواهب سیّد البشر فی الائمه الاثنی عشر».

پرسش۱۱

پرسش۱۱: آیا غیر از علی علیه السلام ، نام و نسب سایر ائمّه اثناعشر علیهم السلام اعلام و معرفی شده اند؟

پاسخ: همه به اسم و شخص معرفی شده اند، هم در روایات و احادیثی که نام و نشانی های همه را فرموده اند، و هم در روایاتی که بالخصوص به امامت بعضی از آنها مثل امام حسن و امام حسین علیهماالسلام تصریح شده است و هم به وسیله تعریف و تنصیص امام قبل بر امام بعد، به طوری که این روایات بسیار، با توجّه به روایاتی که دلالت بر عدد ائمه علیهم السلام دارد، جای هیچ گونه شک و تردیدی را در اینکه این دوازده نفر منصوص و تعیین شده اند، باقی نمی گذارد و هیچ کس برای آن احادیث که فقط دلالت بر عدد دارد، تفسیر و توجیه صحیحی غیر از این احادیثی که آنها را به شخص و اسم می شناسانند، نخواهد یافت.

لذا جمعی از علمای معروف اهل سنّت نیز امامت این دوازده نفر را قبول کرده و به آن معترف شده اند؛ چون دیده اند نه می توانند این احادیث را رد کنند؛ زیرا رد آنها ردّ قول پیغمبر است، و نه می توانند به

غیر از ائمه اثنی عشر که شیعه به امامت آنها معتقدند، به افراد دیگر تطبیق و تفسیر نمایند.

برای نمونه: به یک حدیث از احادیثی که یکی از حفّاظ و علمای نامدار از اهل سنّت در اربعین خود، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده و متضمّن نام تمام ائمه اثناعشر علیهم السلام از امیرالمؤمنین علی تا حضرت مهدی (علیهم السلام) است، اشاره می شود. علاقه مندان می توانند متن حدیث را در نسخه خطی معتبر این کتاب که موجود است و در کتاب هایی که از آن نقل کرده اند، مثل "کشف الاستار" محدث نوری و "منتخب الاثر" تألیف نویسنده این رساله و مقدّمه "مقتضب الاثر" به قلم این جانب رجوع فرمایند.

روایت کننده این حدیث، علاّمه و حافظ اهل سنّت، ابوالفتح محمّد بن احمد بن ابوالفوارس (متولد شوال ۳۳۸ و متوفای ذی القعده ۴۱۲) می باشد. وی به حفظ و امانت مشهور و به صلاح توصیف و توثیق شده و در طلب حدیث مسافرت ها کرده و نزد شیوخ بسیار تلمّذ نموده و شاگردان بسیار داشته و کتاب ها و آثار متعدد از خود به یادگار گذارده و در "جامع رصافه" مجلس درس و املای حدیث داشته است.(۱) و از جمله کتاب های او، کتاب اربعینی است در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام که در مقدّمه آن در تأیید عقیده شافعی که مراد از "اربعین حدیث" در

۱- ترجمه این دانشمند در تاریخ بغداد مذکور است.

حـدیث مشـهور: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِی أَرْبَعِینَ حَدِیثا...» چهل حدیث در فضایل امیرالمؤمنین علیه السـلام است، خواب عجیبی از احمد بن حنبل، (امام حنابله) نقل کرده است.

این شخصـیت نامدار (حافظ ابن ابی الفوارس) چهارمین حدیثی را که در این کتاب اربعین، با سـند از شیوخ خود روایت کرده است، حدیثی است که متضمّن اسامی ائمّه اثناعشر از علی علیه السلام تا حضرت مهدی روحی فداه است.

بعضی دیگر از اهل سنّت نیز مثل قندوزی و خوارزمی روایات دیگر در رابطه با همین موضوع روایت کرده اند.

پرسش۱۲

پرسش۱۲: آیا منحصر بودن عدد به دوازده نفر، مؤید این نیست که نظام امامت دوره اش محدود و مقدمه انتقال به دوره دیگر است؟

پاسخ: شاید برای بعضی این گمان پیش بیاید که به ملاحظه محدود بودن امامت به رهبری دوازده نفر، معلوم می شود که مانند نبوّت مدت آن محدود است؛ امّا حکومت چون محدود به زمان و افراد معین نیست، نامحدود است. لذا باید پس از نظام امامت، نظام دیگری برقرار شود و آن غیر از رژیم شورایی و انتخاباتی نخواهد بود؛ ولی این سخن کاملی نیست؛ زیرا اگر امامت در طی چند نسل منقرض شده و مدت امامت این دوازده نفر پایان یافته بود و جامعه بشری بدون امام باقی مانده بود، این سخن جا داشت که باید نظام دیگری حاکم شود؛ امّا نظام امامت به طور رسمی جز در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و در مدت خلافت رسمی امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی علیهماالسلام استقرار نیافت و آن هم چنان که از نظر زمانی محدود بود، از جهت مکانی نیز محدود بود و وضع و شرایط چنان اقتضا کرد که مداخله در امور عامه برای ائمه علیهم السلام امکان پذیر نشد و آنان در اجرای وظایف و تکالیفی که داشتند، نقش

فعـال و مؤثر دیگری را انجـام دادنـد و معنویت و حقیقت اسـلام را حفـظ کردنـد تـا به عصـر غیبت و دورانی که تا هر زمان و هرچه امتداد یابد، در آن نظام امامت ادامه خواهد یافت، منتهی شد.

بنـابراین رهبری این دوازده نفر، متضـمن محـدودیت نظام امامت نیست و اوضاعی که پیش آمـد تا منتهی به عصـر غیبت شـد، محـدود نبودن این نظام را تأییـد و تثبیت کرد. و همچنین با علم خـدا به پیش آمـدها و حوادث آینده، و امتحاناتی که جلو می آید و کلاس هایی که جامعه بشری تا ظهور کامل عدل الهی و حکومت نهایی و جهانی حضرت مهدی علیه السلام باید ببیند، و تعیین برنـامه غیبت و خبر پیغمبر و ائمّه علیهم السـلام از آن، این تعیین و انحصـار در دوازده نفر هرگز دلیـل موقّت بودن این نظام نیست؛ بلکه شاهـد اسـتمرار آن است و کاملاً موقّت نبودن آن قابل درک و توجیه است، و برنامه ای پیش آمد که منتهی به عصـر غیبت شـد، این ایراد را که: «با نامحدود بودن نظام امامت، محدود بودن آن در چند نسل چگونه قابل توجیه است» رد کرد و معلوم شد خدا و رسول با علم به آینده و جریانی که پیش می آید، برنامه امامت را داده اند و می دانسته اند که با همین برنامه، انقطاع و فترتی در نظام امامت پیدا نخواهد شد.

پرسش۱۳

پرسش۱۳: این ترتیبی که در امامت این دوازده نفر است، برای بعضی این گمان را بر می انگیزد که نظام امامت هم یک نظام وراثتی و خانوادگی است و معیار این است که فلانی، پسر فلانی و نوه فلانی است بنابراین داشتن یک نَسَب این چنینی برای رهبری نظام و زمامدارای کافی است؛ در صورتی که این شکل نظام قابل توجیه نیست؟

پاسخ: کتابی به نام "الصفوه" را به جناب زید شهید نسبت می دهند که در آن کتاب، این مسأله اصطفای اهل بیت و اختصاص آنها به بعضی شؤون و خصایص مطرح شده و این مسأله را که از نظر ایشان و همچنین عموم کسانی که معتقد به نظام امامت می باشند، کمال اهمّیت را دارد، در پرتو دقت و تعمق در آیات قرآن مجید، بسیار دقیق و کافی اثبات فرموده است. کسانی که بخواهند پیرامون این موضوع و رفع استعباداتی که در آن شده است، اطّلاع و بررسی بیشتر بنمایند، می توانند به این کتاب مراجعه نمایند.

و اجمالاً اصل اصطفا و برگزیدن و تفضیل الهی، در مورد بعضی

اشخاص و خاندان ها و قبایل قابل انکار نیست و در قرآن مجید و احادیث نیز به آن تصریح شده است. مثل این آیه:

«إِنَّ اللّه َاصْطَفیآ آدَمَ وَنُوحا وَآلَ إِبْراهِیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ».(۱)

در مورد مریم می فرماید:

«إِنَّ اللّه َاصْطَفیکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفیکِ عَلی نِسآءِ الْعالَمِینَ».(۲)

و در مورد ابراهیم می فرماید:

«رَحْمَتُ اللّه ِوَبَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ».(۳)

و در مورد بنی اسرائیل می فرماید:

«وَأَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ».(۴)

و درباره موسی می فرماید:

«إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النّاسِ بِرِسالاتِی وَبِکَلامِی».(۵)

و در مورد آن بندگان برگزیده ای که به علم کتاب مشرف به عنایت می شوند، می فرماید:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا».(۶)

۱- سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴.

۲- سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۳- سوره هود، آیه ۷۳.

۴- سوره بقره، آیه ۱۲۲.

۵- سوره اعراف، آیه ۱۴۴.

۶- سوره فاطر، آیه ۳۲؛ چنان که یعقوبی در تاریخ خود نقل می کند: منصور دوانیقی با اینکه سیاست حکومتش، کوبیدن شیعیان و انکار فضایل اهل بیت علیهم السلام بود، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را مصداق این آیه می دانست.

و در مورد تفضیل برخی پیامبران بر برخی دیگر می فرماید:

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ».(۱)

و نیز می فرماید:

«وَلَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِیّینَ عَلی بَعْضٍ».(۲)

برحسب تفاسیر در مورد آنان که به اهل بیت حسد می ورزیدند، می فرماید:

«أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتیهُمُ اللّه ُمِن فَضْلِهِ».(۳)

و در مورد وجود مبارک خاتم انبیا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُن تَعْلَمُ وَکانَ فَضْلُ اللّه ِعَلَیْکَ عَظِیما».(۴)

و در مورد عترت طاهره و اهل بیت آن حضرت می فرماید:

«إِنَّما یُرِیدُ اللّه ُلِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرا».(۵)

این گونه آیات که اصطفا و برگزیدگی بعضی از بندگان بر بعضی دیگر از آنها استفاده می شود، بیش از اینها است. احادیث شریفه در این

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۲- سوره اسراء، آیه ۵۵.

۳- سوره نساء، آیه ۵۴.

۴- سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۵- سوره احزاب، آیه ۳۳؛ راجع به اینکه اراده در این تکوینی است و به فرض آنکه تشریعی باشد، نیز دلیل بر عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام است، این جانب را تحقیق و بیانی است که در کلمات دیگر به آن برنخورده ام، این بیان که علمی و دقیق است، تمام شبهه های معاندین را باطل می سازد.

باب و همچنین متون زیارات معتبر، مثل زیارت جامعه که شرح این برگزیدگی ها است، قابل تأویل و توجیه نیست. و در نهج البلاغه نیز در موارد بسیاری (مثل خطبه های ۱ و ۳۳ و ۸۹ و ۱۰۶ و ۱۴۹ و ۱۷۳ و ۱۹۶ و ۲۱۱) به این حقیقت تصریح و تثبیت شده است. و خلاصه علاوه بر آیات قرآن مجید، روایات متواتر نیز برای اثبات این موضوع کافی است.

بعضی که می خواهند خود را روشنفکر جلوه بدهند، مانند آنان که انبیا را رجال ژنی و نابغه می شمارند، و وحی خدا را بر آنها به گونه ای تفسیر می نمایند که مساوی با انکار آن می شوند، این مسایل را با دید مادی و عدم تسلیم به قضا و قدر و حکمت الهی بررسی می کنند، و عجز خود را از درک اسرار افعال خداوندی، دلیل بر عدم حکمت گرفته و مغرورانه اظهار نظر می نمایند که نفی بعضی مواهب و مقامات از اهل بیت علیهم السلام ، موضع های خاص و بزرگ آنان را در امور فردی و اجتماعی و سیاسی و غیره محکم تر و ارزش کارها و اقدامات و خودداری آنها را از گناه بیشتر می سازد و مناسب تر می دانند که این بزرگواران را با افراد عادی از جهت میزان درک و شعور، برابر بگویند و عنایات خدا را بر آنها که یک امر واقع شده است، قبول ننمایند. و بالاخره مدد غیبی و اعانت و رعایت مستقیم الهی را که از انبیا و نصرت دین آنها شده، و رشته آن تا امروز و تا روز قیامت امتداد یافته است، منکر شوند و یا به حساب نیاورند، تا بچه های غرب زده آنها را

روشـنفکر بخواننـد؛ ولی این حقایق قابل تردیـد نیست و مسایل دینی قابل تفکیک از یکـدیگر نمی باشد و آیات قرآن در کلِ محتوا و مفادی که دارند، باید مورد قبول مسلمان باشد.

بنابراین مسأله امامت ائمه علیهم السـلام یکی پس از دیگری، به اصطفا و اختیار الهی است و با وراثت عادی از زمین تا آسمان فرق دارد و هرگز در گزینش امام، اینکه امام دوم برای این امام است که پسر امام اوّل است، یا امام چهارم برای اینکه پسر امام سوم است، معیـار نیست. و صـرف اینکه اهل بیت متوالیا به این مقام امامت اختصاص یافته انـد، دلیل بر این معیار نیست، چنان که پیامبران ابراهیمی که همه از نسل و بیت ابراهیم خلیل بوده اند، نبوّت و اختصاص یافتنشان به این مقام به اینکه آنها از نسـل ابراهیم هستند، توجیه و خلاصه نمی شود، با اینکه در قرآن مجید می فرماید:

«وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ...».(۱)

و پس از آنکه نام پانزده نفر از انبیای ابراهیمی را می برد، می فرماید:

«وَمِنْ آبآئِهِمْ وَذُرِّیّاتِهِمْ وَإِخْوانِهِمْ وَاجْتَبَیْناهُمْ وَهَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»؛(۲)

«و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آنها را فضیلت داده و بر دیگران، آنان را برگزیده و به راه راست هدایت نمودیم».

۱- سوره انعام، آیه ۸۴.

۲- سوره انعام، آیه ۸۷.

این اجتبا و گزینش، اجتبا و گزینش الهی و بر معیارهای اصیل واقعی و معنوی است، اگر بر آن ارث و میراث هم اطلاق شود، نه ارث و میراث یک وارث عادی از پدر و مادر و برادر است؛ چون این ارث و میراث به علّت ارتباط جسمی و مادّی بین وارث و مورّث است؛ امّا وارث بودن امام، امام دیگر را به علّت ارتباط معنوی و روحی و علایق فکری و مشترکات غیر مادی است.

لذا در زیارت معروف وارث و زیارت هایی که هریک از ائمه علیهم السلام به خطاب «یا وارث آدم» یا «یا وارث ابراهیم» و سایر انبیا زیارت می شوند، بر اساس وراثت ولادت جسمانی آنها از پیغمبران گذشته نیست؛ زیرا در میان آنها کسانی نام برده می شوند که در سلسله نسب این بزرگواران نیستند، مثل حضرت موسی کلیم اللّه و حضرت عیسی روح اللّه، مع ذلک ائمه علیهم السلام را وارث آنها می شماریم؛ چون این بزرگواران وارث دعوت و علم و هدایت و امامت آنها هستند، و وراثت امامت و هدایت در اینجا به این معانی است، نه اینکه چون امام یازدهم پسر امام دهم است و امام دهم هم غیر از او پسری نداشت، او به امامت رسید.

تاریخ ائمه علیهم السلام و سیره و سلوک و علومی که از ایشان به مردم رسید، نشان داد که این وراثت آنها از پیغمبران، و وراثت هر امام از امام دیگر، به حقّ بوده و برای انبیا در این امّت، وارثانی چون علی علیه السلام و سایر ائمه نمی توان نشان داد.

آیا مثل علی علیه السلام با آن همه فداکاری و حق پرستی و علم و زهد و عبادت و ایمان، چه کسی را می توان معرفی کرد؟

آیا نظیر حضرت حسن علیه السلام و آن گذشت تاریخی و قبول یک موضع به ظاهر مقهور برای حفظ اسلام، و آن همه حلم و بردباری و سیادت و آقایی در بین امّت، چه کسی را نشان داده اند؟

آیا در جهاد و قیام برای خدا و ابطال باطل و استقامت در راه حقّ و فداکاری و پاسداری از دین، چه کسی را مانند حسین علیه السلام در قبول مصائب جانکاه و داغ جوانان و برادران و یاران و اسارت اهل بیت و گذشت از جان نفیس خود، نشان می دهند؟

و آیا و آیا و آیا...

بالاخره این تاریخ بود که نشان داد و این حتی دشمنان اهل بیت بودند که تصدیق کردند آنان به حقّ دارای مقامات بزرگ و رهبری امّت بودند. حتی اشخاصی مانند «ابن خلدون» در برابر آنها و عظمت مقام مثل امام جعفر صادق علیه السلام و علم او به مغیّبات، خاضعانه اعتراف می نماید.

بی جهت نبود که شعرای آزاده و زنده دلی مانند "فرزدق" در موقعی که مدح این خاندان بزرگ ترین و بلکه یگانه جرم سیاسی بود، قصیده ای سرایید که تا تاریخ اسلام باقی است، این قصیده زنده و جاودان و نمونه بهترین اثر ادبی و حماسی و ایمانی و اعتقادی است. امام زین العابدین علیه السلام و همه اهل بیت را مدح می نماید، به طوری که نه

فقط احدی نتوانست به آن مدح ایراد بگیرد و این را ناحقّ گویی بشمارد؛ بلکه از آن زمان تا حال همه آن را نمونه شعور زنده شاعر و شجاعت ادبی او و ترجمانی از فضایل اهل بیت و بیان مقامات و مناصب الهی آنها دانستند، و حتی خلیفه مستبد اموی هم جز زندانی ساختن فرزدق، نتوانست عکس العمل دیگری نشان دهد.

خواننده عزیز! در این بحث مطالب و اسرار زیاد قابل طرح است که اگر دنبال شود، سخن به درازا خواهد کشید. ما در نوشته های دیگر نیز پیرامون این موضوع به گونه دیگر توضیحاتی داده ایم که امید است به نشر آنها موفّق شویم.

پرسش۱۴

پرسش۱۴: چنان که می دانیم نظام امامت بعد از رحلت حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله جز در مدت پنج سال زمامداری حضرت علی و شش ماه زمامداری امام حسن مجتبی علیهماالسلام استقرار نیافت، بنابراین آیا این نظام تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام و انقلاب جهانی آن حضرت تعطیل و از تصرف در امور ممنوع خواهد ماند و در این فاصله ممتد چگونه نظامی شرعی و اسلامی خواهد بود؟

پاسخ: امامت دارای ابعاد مختلف و شؤون متعدد است که از آن جمله زمامداری و اداره امور و قیام به برقراری عدل و قسط و حفظ امنیت است. در سایر ابعاد تا حدی که با این بُعد سیاسی امامت ارتباط نداشته یا کمتر ارتباط داشته است.

شکی نیست که رهبران نظام امامت وظایفی را که به عهده داشته اند، انجام داده اند، و در بُعد سیاسی نظام امامت هم، اگرچه مخالفت سیاستمداران غاصب با اصل نظام و جلوه ابعاد متعدّد آن از بیم این بعد سیاسی بوده و هست، مع ذلك این مخالفت ها و ممانعت ها موجب بروز فترت و فاصله در این نظام نگردید و از اصالت و اعتبار واقعی و شرعی آن چیزی کم نکرد.

اصولاً استقرار نظام مکتبی به دو گونه و در دو بعد صورت می گیرد: یکی به تبعیت و پیروی اختیاری گروندگان به آن نظام، که می توان گفت اصل استقرار نظام است؛ و سپس به قدرت اجرایی و نیروی نظامی و مادّی و تشکیلات رسمی.

بدیهی است به صورت دوم، حکومت و ولایت شرعی فقط در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از هجرت آن حضرت به مدینه طیبه، و در دوره زمامداری امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن مجتبی علیهماالسلام استقرار یافت؛ امّا به شکل اوّل همیشه تا زمان ما و تا عصر ظهور استقرار خواهد داشت. هرکس این نظام را می شناسد و مؤمن به این نظام است، خود را تابع آن می داند و از رهبر این نظام اطاعت می نماید.

این نظام همیشه با نظام های غیر شرعی درگیر بوده و پیروان آن، نظام های غیر شرعی را رد می کردند و موظف بودند در داخل، خود به حسب دستور امامان، امور خود را با این نظام تطبیق بدهند.

شهرهایی مثل "قم" در عصر پادشاهان بنی عباس، اگرچه به ظاهر تحت رژیم غیر شرعی آنان بودند، در باطن بیش از آنچه تحت نفوذ رژیم بغداد باشند، تابع نظام امامت بودند. این ائمه بودند که پیروان خود و مؤمنین به نظام امامت را مأمور کرده بودند که در اختلافات و مرافعاتی که برایشان پیش می آید، به علما و حاملان علوم اهل بیت رجوع نمایند و به قضاوت آنها تسلیم باشند.

یگانه جمعیتی که در اسلام رژیم حکّام جور و نظام های دمشق

و بغـداد و جاهـای دیگر را نپـذیرفت، و همواره این رژیم هـا از آنها در هراس بودنـد، شـیعه و پیروان نظام امامت بودنـد، اینها بودند که حکومت هایی که بر این اساس نبودند، حکومت ظلمه می دانستند.

این نظام همیشه دوام داشته و هیچ گاه منقطع نمی شود. مرحوم "سید محمّد مجاهد" و سایر علما به عنوان رهبری این نظام (از جانب امام عصـر علیه السـلام) فرمان جهاد با روس را صادر نمودند و خود شـخصا در آن شرکـت کردند. مرحوم "حاج میرزا مسـیح تهرانی" در واقعه شورش علیه نفوذ روسیه در ایران، و قتل "گری بایدوف" سفیر مقتدر و مطلق العنان روسیه، موضعش اتکـا به این نظـام بود. در مسـأله تحریم تنبـاکو که حکم قاطع "الیوم اسـتعمال تنباکو در حکم محاربه با امام زمان علیه السـلام است" دمـاغ حکومت جبـار انگلیس را به خـاک مالیـد، نمونه ای از قـدرت نظام امامت بود. و "آیت اللّه میرزای شـیرازی" از موضع نیابت عامّه حضـرت ولی عصـر ارواح العالمین له الفـداء این حکم تاریخی را صادر کرد. در انقلاب مشـروطه، قیام علما علیه استبداد شاه که از عصر ناصرالدین شاه شروع شد، همه به استناد استمرار نظام امامت و نیابت عامه فقها بود.

مجاهدات شخصـیتی مثل "سـید شـرف الدین" با اسـتعمار فرانسه در سوریه و لبنان و انقلاب مرحوم "آقا میرزا تقی شـیرازی" علیه اسـتعمار انگلیس در عراق، که به یـک جهـاد تمـام عیـار با انگلیس شـکل گرفت، و موضع گیری های "کاشف الغطا" به ضد سیاست استعماری انگلیس و "سید محمّد سعید حبوبی" و "آیت اللّه حکیم" علیه نظام مزدور

عبدالسلام، و صدها حرکات کوچک و بزرگ دیگر، و بالاخره انقلاب اسلامی ایران به رهبری علما و فقها و مراجع بزرگ، علی الخصوص امام خمینی قدس سره ، همه وجود این نظام و بقا و نفوذ آن را نشان می دهد و گواه این است که این نظام هیچ گاه منقطع نشده است، هرچند پیروان آن از حیث کمّیت و کیفیت، به اختلاف اعصار و شدت سیاست های طاغوت ها و بعضی علل دیگر، یکسان نبوده اند. چنان که در عصر اوّل بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، قلّت عدد آنها به نهایت رسید و در یک حساب، به سلمان و ابوذر و مقداد، و در حساب وسیع تر به عمار محدود شد. بالاخره جز گروهی از صحابه، و بعضی مثل مالک بن نویره که حتی به تهمت ارتداد کشته شد و همسرش مورد بی شرمانه ترین تجاوزها قرار گرفت، افراد بیشتری باقی نماندند و یا اگر بودند، جرأت اظهار نداشتند. امّا به تدریج و مرور زمان گرایش مردم به این نظام زیاد شد و هرچه جلو آمدند، به سرّ برقراری این نظام، و اینکه این امّت به این نظام و رهبری این دوازده نفر ارجاع شده اند، بیشتر پی بردند.

پس هیچ موجبی برای منقرض شدن این نظام پیش نیامده و هیچ کس نخواهد توانست آن را منقرض سازد. چنان که دیدیم بیش از نیم قرن رضاخان پهلوی، عامل انگلیس، و پسرش نوکر سرسپرده آمریکا برای از بین بردن نفوذ معنوی این نظام و حکومت آن تلاش کردند و چه جنایات هولناکی را که مرتکب شدند، و حتی محمّد رضا

پهلوی در کتاب هایی که به او نسبت می دادند، به این افتخار می کرد که پدرم این کار را کرد؛ یعنی این نظام و حکومت را که مردم کم و بیش به آن نظر داشته و حلال و حرام را از آنها می گرفتند، از میان برداشت و حتی یکی از نوکران خود فروخته اش در کرج، طی یک سخنرانی افتخار می کرد که: دیگر زمان اجازه نمی دهد که یک نفر سیّد در سامرّا با سیاست دولت مخالفت کند، و با یک فتوا و حکم، اوضاع را آن چنان عوض نماید. امّا علی رغم این تلاش های استعمارگران و نوکران آنها که قریب یک قرن است علیه این نظام به شدّت ادامه دارد، در این انقلاب اسلامی با چنین جلوه تابناک و درخشانی ظاهر شد که الحمدللّه به صورت رسمی نیز امور را قبضه و نظام اسلامی را اعلام کرد.

اگر بقایای آن رژیم و آن مزدوران انگلیس و آمریکا و دست پرورد گان فرهنگ استعماری و پیروان مکتب مارکس و لنین، و سرسپردگان به روسیه و چپ گرایان آمریکایی بگذارند و دست از تحریکات و تبلیغات سوء کارشکنی بردارند و از پشت به اسلام و انقلاب خنجر نزنند، این انقلاب که کار سازی اسلام و نظام سیاسی آن را نشان داد، امیدواریم مطّلع حرکات و جنبش های بزرگ برای بازگشت به اسلام در تمام جهان اسلام شود.

«وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّه ِ الْعَلِیّ الْعَظِیم»

و خلاصه اینکه: این نظام از عصر خود پیغمبر تا حال باقی است، و در این عصر که عصر غیبت است، در ولایت فقها و علمای عادل

تبلور دارد و این نظامی است که حدّ و مرز ندارد و در هر کجا و هر نقطه از جهان، تحت هر رژیم و حکومت، یک نفر مسلمان باشد، باید از این نظام تبعیت داشته باشد و تابعیت واقعی او تابعیت از این نظام باشد. این نظام است که رمز وحدت سیاسی تمام شیعه در سراسر عالم است.(۱)

۱- پیرامون این بحث و بحث های مناسب آن، به کتاب های «پاسخ به ده پرسش» و «عقیده نجات بخش» نگارش نویسنده مراجعه شود.

پرسش۱۵

پرسش۱۵: آیا مهدی علیه السلام از ائمه اثنی عشر است که حضرت رسول معظم اسلام صلی الله علیه و آله امّت را به امامتشان مژده داده است؟

پاسخ: در این مورد اختلافی بین شیعه و اهل سنّت به نظر نمی رسد و همه بر این اتفاق دارند که حضرت مهدی ارواحنا فداه امام دوازدهم از ائمه اثناعشر علیهم السلام است، و به طور متواتر ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از امامت و خلافتشان خبر داده است، و لذا «ابوداود سجستانی» که صاحب یکی از "صحاح ستّه"(۱) و از مشاهیر محدّثین اهل سنّت به شمار می رود، یکی از کتاب های سنن خود را به "مهدی" اختصاص داده و آن را "کتاب المهدی" نامیده است، در این کتاب، اولین احادیثی را که روایت می کند، حدیث ائمّه اثناعشر می باشد.

بنابراین، این موضوع که حضرت مهدی امام دوازدهم است، مثل اصل ظهور مهدی علیه السلام مسلّم و مورد اتفاق مسلمین است.

۱- صحاح شش گانه عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح نسائی، صحیح ابی داود، صحیح ابن ماجه، و صحیح ترمذی که به این چهارتای اخیر «سنن» هم می گویند.

پرسش۱۶

پرسش۱۶: دلایلی که بر وجود امامت حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر عجل اللّه تعالی فرجه اقامه شده، چند قسم می باشد؟

پاسخ: دلایل خردپسند که با آن اثبات چنین موضوعی معقول و منطقی است، بر وجود و امامت آن قطب زمان و لیّ دوران ارواحنا فداه بسیار است و صدها و بلکه هزارها کتاب و رساله پیرامون این موضوع و مسایلی که با آن ارتباط دارد، تألیف شده است.

احادیث متواتر و ملاقات ها و تشرّف های شخصیّت های مشهور و افراد عادی و توقیعات و نامه ها و معجزات و خوارق عادات همه آن را اثبات می نمایند.

امامت و غیبت و طول عمر و ظهور حضرت مهدی علیه السلام و جهانی شدن دین اسلام و تشکیل حکومت واحد جهانی حقّ و عدل، به وسیله آن حضرت، از خبرهای غیبی مشهور و معروفی است که در کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ و رجال و لغت و غیره روایت شده است. صحابه مشهور و تابعین معروف و محدثین بزرگ و اصحاب مَسانید

و جوامع و سنن، این احادیث را روایت کرده اند.(۱) و بیش از یک صد آیه از آیات قرآن مجید به ظهور آن حضرت و در ارتباط با آن تفسیر و تأویل شده است.

صدق خبرهای غیبی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت، به مرور زمان ثابت تر شد، و گذشت زمان ایمان و باور ما را به این خبرهای غیبی استوارتر می سازد. بیایید این کتاب های غیبت را که پیرامون انقلاب آخرالزمان و رهبر آن حضرت مهدی علیه السلام از عصر پدر آن حضرت تا حال نوشته شده بخوانید ببینید صدها اشخاص که خبر بسیاری از آنها منفردا هم یقین آور است، از وجود آن حضرت و تشرف خود با دیگران به سعادت لقای آن امام بزرگوار، در عصر پدر بزرگوارش و در عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری (عصر کنونی) خبر داده اند. حال در صورتی که در اثبات یک موضوع، مثل ولادت فلان و وجود فلان و موضوعات دیگر، به خبر یک نفر موثّق اکتفا نموده، اطمینان حاصل می شود، به طریق اولی به خبر جمع بسیاری از مشاهیر و موثّقین، یقین حاصل خواهد شد.

آیا خبر افرادی مثل سیّد بحرالعلوم ها و مقدّس اردبیلی ها را می توان رد کرد؟ آیا می شود آنها را که از مکروهات محترز و مجتنب

۱- برای اطّلاع مختصر از کتاب هایی که در این موضوع نوشته شده و نام صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و علمای محدثینی که این احادیث را روایت کرده اند، رجوع شود به «نوید امن و امان» تألیف نگارنده و مقدمه کتاب شریف نجم ثاقب.

بوده و در زهد و تقوا کم نظیر بوده اند، تکذیب کرد و دروغگو خواند؟

آیا تشرّف ها و دیدارهایی که در همین عصر خودمان برای بعضی اتفاق افتاده و مشتمل بر معجزه و کرامتی بوده است، کافی نیست؟

آیا توسّلات بسیار به آن حضرت که آثار عجیب داشته، ما را به آن حضرت راهنمایی نمی نماید؟ هیچ راهی برای تردید و شک در وجود و امامت آن حضرت با این همه تشرف ها و معجزات نیست. فقط غیبت طولانی و طول عمر ایشان موجب شده که با این همه نشانی ها و شواهد گوناگون، بعضی اهل زیغ و اهوا و انحرافات در شک و تردید افتند، یا خود را به شک و تردید بزنند.

امّا آیا طولانی شدن غیبت و طول عمر آن حضرت می تواند به کسی اجازه و جرأت دهد که این همه احادیث و تواریخ و نقل های متواتر را تکذیب کند و در قدرت مطلقه خدا شک نماید؟ یا به صرف اینکه برای ما شرف تشرف به لقای ایشان فراهم نشده، یا اگر شده ایشان را نشناخته باشیم، می توانیم دیگران را که به این سعادت نایل شده اند، تکذیب کنیم؟

آیا فضانوردانی که به ماه رفته و از آنجا وضع ماه را گزارش دادند، قولشان معتبر است؛ ولی قول این همه موثّق مورد اعتماد نیست؟

وانگهی! مگر ما به هرچه باور داریم، غیبت آن شی ء مانع از باور آن است؟ مگر آنان که به نیروی جاذبه معتقدند، آن را دیده اند؟ شرط ایمان به وجود یک شی ء، این نیست که آن شی ء دیدنی باشد، یا به یکی دیگر از حواس پنجگانه محسوس شود، یا اگر محسوس است ما آن را دیده

و حس کرده باشیم، و یا اگر محسوس ما شده باشد، او را شناسایی کرده باشیم. مگر غیر از این است که بیشتر چیزهایی که ما وجود آنها را در گذشته و حال باور کرده ایم، محسوس خودمان نشده است؟

به یک نظر، همه اصل های اعتقادی ما غیب است، و ما به آنها ایمان داریم و ایمان ما معقول و منطقی است. مسلمانان عموما به وجود و حیات عیسی و خضر و الیاس حتی دجّال معتقدند، با اینکه اکثر آنها را ندیده و به طور محقّق جز در مورد خضر روایت آنها ثابت نشده است. چنان که عموما مردم تاریخ را رد نمی کنند و به بسیاری از شخصیت های تاریخی و حوادث تاریخی یقین دارند، با اینکه فعلاً همه غیب است.

همچنین مسلمانان به وجود موجودات ذره بینی پیش از آنکه به وسیله میکروسکوپ دیده شوند، معتقد بودند. چون اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از وجود آن قبیل موجودات خبر داده بودند. پیش از اختراع تلویزیون، باز هم بر حسب احادیث که از امکان وقوع دیدار از فاصله های دور، از مشرق تا مغرب و امکان تسخیر فضا و ماه و کرات دیگر خبر می داد، ایمان داشتند، و به استبعادات یا اشکالات به اصطلاح علمی(۱) و مقلدان آنها؛ یعنی گرفتاران ضعف ایمان، به قدرت و توانایی

۱- متأسفانه برخی از علمای هیأت و طبیعت در گذشته و حال گرفتار این خطا بوده اند که فرضیه ها و حدس های غیر قطعی را مسلّم گرفته و بر اساس آن فرض ها و حدس ها، که اسم عِلم به آنها داده و بلکه علم را به آنها منحصر شمرده اند، حقایق مهم را که از حیطه آن فرضیه ها خارج یا منافی با آنها بود، رد کرده اند، امّا قرآن در سوره یوسف، آیه ۷۶ می فرماید: «وَفَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ».

خدا و مغروران به اصطلاحات و توهمات اعتنا نمی کردند که چگونه تسخیر فضا و کرات امکان پذیر خواهد شد. و مثلاً خرق و التیام (که در نظرشان محال بود) پیش می آید. یا چگونه دیدن یک جسم از فاصله بسیار دور با وجود موانعی مثل کوه ها و کروی بودن زمین قابل قبول است.

اکنون هم شخص مؤمن به خدا و رسول به مسایل و وقایع بسیاری که در آینده واقع خواهد شد، مثل تکویر شمس و انفطار سماء و انتثار نجوم و خروج دابه الارض و اشراط و علایم ساعت که از آن جمله، ظهور حضرت مهدی علیه السلام است، و در قرآن مجید یا احادیث و روایات آمده است، اعتقاد دارند؛ چون هیچ گونه برهان قطعی بر عدم امکان وقوع این امور نیست، فقط باید دلایل این پیشگویی و خبر از آینده و حال را بررسی نمود و اگر محکم و عقلانی بود، پذیرفت.

از جهت دیگر می گوییم: خبرهای غیبی و پیشگویی های قرآن مجید و پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام ، یک مسأله ثابت و واضح و حقیقت انکارناپذیر است. و تاریخ چنان آن را ثابت می نماید که حوادثی مثل غزوه احد و بدر و هجرت و بیعتِ عقبه و رضوان را ثابت می نماید. مسلمانان به خبرهای غیبی قرآن مجید و پیغمبر ایمان داشتند، با اینکه غیب بود و هنوز خارج و آینده، مطابق بودن آن خبرها را با واقعیات

و عینیـات آینـده آشـکار نکرده بود؛ امّـا به تدریـج و بـا مرور زمـان، وقایعی که روی می داد، صـحّت این خبرها و ارتباط خبر دهنده را با عالَم غیبت تأیید و بر قوّت ایمان مؤمنین می افزود.

بسـیاری از این خبرهای غیبی به جز آنچه در قرآن مجیـد است، در ضـمن یک یا چنـد حـدیث بیشتر بیان نشـده و غالبا در حدّ استـفاضه نیست، مع ذلک مسـلمانان به آنها ایمان داشته و دارند؛ امّا در موضوع «مهدی» و وجود و امامت و ظهور آن حضرت و اینکه جهان را پر از عـدل و داد خواهد نمود چنان که از ظلم و جور پر شده باشد، نه فقط یک خبر و دو و سه و ده و بیسـت و صـد خبر؛ بلکه صـدها حـدیث معتبر داریم که علاوه بر اعتبار فی نفسه موجب مَزیـد قوّت و اعتبار یکدیگر و شـرح و بیان و تفسیر یکدیگر می باشند.

شواهـد و مؤیـدات تـاریخی و صـد در صـد معتبر این دلیـل، بسـیار است که برای طولانـی نشـدن کلام از بیان تعـدادی از آن معذوریم.(۱) و اجمالاً علی التحقیق در کمتر موضوعی از مسایل اعتقادی مانند این موضوع، زمینه ایمان و یقین و باور و استناد به احادیث و تواریخ و مؤیدات و شواهد فراهم است.

بنابراین به اختصار، ادلّه وجود آن حضرت و امامت ایشان را در چند دلیل خلاصه می کنیم:

۱- به کتاب «نوید امن و امان» و «پرتوی از عظمت حسین علیه السلام » نوشته نگارنده رجوع شود.

۱ خبر شخص امام حسن عسکری علیه السلام و خواصِ آن حضرت، و اعلامیه های ایشان به بعضی از نقاط شیعه نشین مثل قم.

۲ تشرف صدها نفر به زیارت حضرت مهدی عجل اللّه تعالی فرجه در عصر پدر بزرگوارش و عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری (عصر حاضر).

۳ صدور معجزات و کرامات بسیار از آن حضرت در اثر توسّلات، یا ضمن تشرّف افراد و به گونه های دیگر.

۴ اخبار متواتر و بشارت های حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در ضمن صدها حدیث معتبر که در کتاب هایی که قبل از ولادت آن حضرت و قبل از غیبت صغری تألیف شده، ضبط و روایت شده است.

۵ و بالاخره نقل تواریخ معتمد و کتاب های انساب، تا آنجا که بعضی از علمای عامه تشرّف به زیارت آن حضرت را ادّعا کرده و در اظهار اشتیاق به سعادت دیدار و ظهور آن رهبر عدالت گستر اشعار سروده و بعضی از خلفای بنی عباس چون الناصر لدین اللّه که از دانشمندان این سلسله و اهل حدیث و روایت بوده است، چنان در ایمان به آن حضرت محکم بوده است که «سرداب غیبت» به امر او تعمیر شده و کتیبه در سرداب، که از آثار عتیقه و نفیسه بوده و هم اکنون نیز باقی و منصوب است، شاهد این عقیده او است.

علاوه بر این دلایل، ادله دیگری نیز بر امامت آن حضرت اقامه شده است که به همین مقدار اکتفا می کنیم و علاقه مندان را به کتاب های

بزرگ؛ مانند کمال الدین صدوق، غیبت نعمانی، غیبت شیخ طوسی و منتخب الاثر تألیف نگارنده، و نجم الثاقب و کشف الاستار و کتاب های دیگر ارجاع می دهیم.

و از خداوند متعال تعجیل در فرج و ظهور امر آن حضرت و نجات جهان را از این نگرانی ها و اضطرابات و توطئه ها و جنایات شرق و غرب و رژیم ها و مکتب های منحرف مسألت می نماییم.

«اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَزَیِّنِ الْاَرْضَ بِطُولِ بَقآئِهِ وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَمُقَوِّیَهِ سُلْطانِهِ وَصَلِّ عَلَیْهِ وَعَلی آبآئِهِ الطّاهِرِینَ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»

تعلیقات

اشاره

تعلیقه ۱

به عقیـده "عقـاد" و "مونتگمری وات" کلماتی مثل قوم و شـعب و فئه و غیر اینها در معرفی جامعه اسـلامی نارسا می باشـند و قالب آن، یا بهترین تعبیر از آن، همان "امّت" است که در قرآن مجیـد آمـده است که به شـهادت "عقاد و مونتگمری"، یگانه واژه ای است که مرادف آن در لغت عرب و در لغـات دیگر یـافت نمی شـود، چنـان که به نظر مونتگمری فکر امّت یـک فکر تازه و بی سابقه و مختصّ به اسلام است.

و نیز "مونتگمری" در وصف و تعریف اجتماع اسلام می گوید: اجتماع انسانی از نظر اسلام، اجتماعی نیست که متشکّل از دو طبقه زبردست و زیردست و برخوردار و محروم باشـد؛ بلکه امّتی است که به امام واحد و امامت واحد هدایت می شود که قبله آن خیر و تقوا است و همه در آن متساوی هستند. هیچ صاحب ثروت و سطوت و نیرویی نمی تواند از آنچه دارد، سوء استفاده کند و به وسیله آن، خود را بر دیگران برگزینند.(۱)

۱- مراجعه شود به «ما یقال عن الاسلام» و «الاسلام و الجماعه المتحده» و «القیاده الاسلامیه فی الفلسفه و التشریع».

تعلیقه ۲

در بیان این مطلب که: «تعیین امام و خلیفه برای هر عصر و زمان فقط از جانب خدا به جا و صحیح است و نمی شود در یک زمان، مردم مشمول این عنایت الهی بشوند و در زمان دیگر از آن محروم شوند. با توجّه به اینکه امامت و خلافت، لطف و عنایتی است که در هر زمان و به طور استمرار مورد نیاز جامعه است و رحمانیت و ربانیت خداوند متعال همیشه و در هر عصر و زمان مقتضی آن است».

می گوییم: از این آیات استفاده می شود که این لطف و عنایت در بعضی اعصار واقع شده است. بنابراین با عموم احتیاج به آن در تمام اعصار می فهمیم که به طور مستمر ادامه داشته و انقطاع پذیر نخواهد بود.

تعلیقه ۳

هنگـامی که امیرالمؤمنین علیه السـلام به سوی شـام می رفتنـد، دهقانـان انبار آن حضـرت را دیدنـد، از مرکب های خود پیاده شدنـد و پیشاپیش آن حضـرت شـتابان شدنـد. امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: این چه کاری است که می کنیـد؟ گفتنـد: این خوی و عادتی (برنامه ای) است از ما که فرمانـدهان خود را به آن تعظیم می کنیم. امام فرمود: به خدا سوگند! فرماندهان شـما از این برنـامه منفعت نمی برنـد و شـما در دنیـا بر خود زحمت می نهیـد و در آخرت به آن شـقاوت می یابیـد و چه زیان دارد مشقت و زحمتی که بعد از آن عقاب باشد و چه سودبخش است راحتی و گشایشی که با آن امان از آتش باشد.

یعنی انجام این تکلّفات و برنامه های تملّق آمیز، هم زحمت و تکلّف است و هم موجب عقاب خـدا است؛ چون همان طور که فرماندهان نباید از مردم تملّق و توقّع انجام این برنامه را داشـته باشند و اگر اراده علوّ و برتری داشته باشند و مقام خود را وسیله تحمیل خود بر مردم قرار دهنـد، از ثواب خدا محروم و مسـتحق آتش خواهند شد، افراد هم نباید با عملیات تملق آمیز و برنامه های غرورانگیز، باد در بینی

آنهـا انـداخته و آنهـا را به ترفّع و استضـعاف دیگران تشویـق و راه تکـبر را برای آنهـا همـوار کننـد و از آن سـو در ترک این تکلّفات و برنامه ها، راحتی و آزادی و برابری است و موجب امن از آتش هم می باشد.

ص: ۱۱۱

تعلیقه ۴

فلاسفه بزرگ مشّائیان و اشراقیان؛ مانند ابن سینا در شفا، نظام امامت و رهبری را طبق مذهب شیعه تأیید نموده و مثل شیخ شهاب الدین سهروردی، خالی نماندن عالم را از وجود امام، چنان که مضمون احادیث و موافق با استمرار فیض و قواعد عقلی دیگر است، به صراحت پذیرفته است.

از او در حکمت اشراق نقل شده که می گوید: «لاـ یَخْلُو الْعالَمُ مِنْهُ...» یعنی عالم خالی از امام و خلیفه نخواهد ماند. او آن کسی است که ارباب مکاشفه و مشاهده، او را قطب می گویند و ریاست و زمامداری و اختیار دین و دنیا با او است، اگرچه در نهایت خمول و برکناری از دخالت در امور باشد، و اگر سیاست بندگان به دست او باشد، روزگار نورانی خواهد بود و اگر زمان از مدبر و مدیّر الهی خالی بماند (یعنی دست تصرف و اداره او در امور باز نباشد) تاریکی ها غالب خواهد بود.

و در جای دیگری از این کتاب گفته است:

«بَلِ الْعالَمُ ما خَلاَءَ قَطُّ عَنِ الْحِكْمَهِ وَعَنْ شَخْصٍ قآئِمٍ بِها وَهُوَ خَلِيفَهُ اللّه ِفِی أَرْضِهِ وَهكَذا یَكُونُ ما دامَتِ السَّمواتُ وَالْاءَرْضُ»؛

«عالم هیچ وقت از حكمت و از وجود شخصی كه قیام به حكمت كند، خالی نیست و آن شخص خلیفه خداوند در زمین است و این وضع ادامه دارد تا آسمان ها و زمین برقرار است».

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹